ایران‌شناسی

ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

دورهٔ جدید

سال پانزدهم، شمارهٔ ۲ تابستان ۱۳۸۲ (۲۰۰۳ م.)

جلال متینی

سردار سپه – اقلیّت مجلس پنجم و مسألهٔ تجزیهٔ خوزستان

به هنگام مطالعهٔ سفرنامهٔ خوزستان[۱] و نگارش مقالهٔ «رضاخان سردار سپه و نجات خوزستان»،[۲] موضوعی که بیش از هر چیز – حتی «نجات خوزستان» – توجه مرا به خود جلب کرد، مخالفت شدید اقلیت دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی بود با سفر جنگی سردار سپه برای پایان دادن به حکومت خودمختار و تحت الحمایهٔ شیخ محمره.

سردار سپه و اقلیت مجلس پنجم

در این کتاب سردار سپه علاوه بر شیخ خزعل و احمد شاه، و دولت انگلیس که شیخ را تحت الحمایهٔ خود اعلام کرده بود و از وی به شدت حمایت می کرد، اقلیت مجلس پنجم

را نیز مورد انتقاد شدید قرارداده است زیرا به نظر وی اقلیت به رهبری سید حسن مدرس در راه رئیس الوزرای قانونی مملکت که با تصویب مجلس شورای ملی به قصد قلع و قمع خزعل شیخ محمره، عازم خوزستان شده بوده است به صورتهای مختلف موانعی به وجود می آورده است.

به روایت سردار سپه، نمایندگان اقلیت عبارت بودند از: «مدرس، میرزا حسن خان زعیم، بهبهانی، ملک الشعراء، حائری زاده، کازرونی، حاج آقا اسمعیل عراقی، قوام الدوله، اخگر، آشتیانی و غیره». وی از چهار نمایندۀ دیگر مجلس: سرکشیک زاده، میهن، داور [این شخص کسی به جز علی اکبر داور وزیر عدلیه است]، و هایم با صفت منافق نام برده است «که در حضور من موافق و خادم و در غیاب منافق و خائن بودند». وی دربارۀ هایم به طور مبهم اشاره کرده است که «مسیر ترقیاتش معلوم است...». این چهار تن به زعم سردار سپه «در باطن همراه اقلیت و آژان [= مأمور] سفارتخانه و مزدور مؤسسۀ نفت و جلالت شیخ محمره بودند».[۳] اما مدرس حداقل دو بار در مجلس تأکید کرده است که تعداد نمایندگان اقلیت چهارده نفر است.[۴] آیا مدرس، منافقان را جزو «اقلیت» به حساب می آورده است؟ اگر چنین است کاربرد لفظ «غیره» را پس از نام نمایندگان اقلیت در سفرنامۀ خوزستان چگونه می توان توجیه کرد.

رضاخان سردار سپه نوشته است وقتی به ریاست وزراء منصوب شدم،

[به] اقلیت نیز میدان دادم که هر چه می خواهند بکنند و بگویند. اقلیت مجلس مغرور شد و خود را چیزی پنداشت. چند دفعه درصدد تحریک اهل شهر و بلواهای عمده برآمد... وقتی که من ناگهان به طرف خوزستان عزیمت کردم و پایتخت را خالی دیدند، سخت به جنب و جوش افتادند و با تمام قوا برخلاف من کوشیدند، همهمه و جنجال این دسته، شیخ [خزعل] را از اقصای خوزستان فریب داد... پس توسط زعیم و دیگران پول فرستاد و به دست مدرس به مصرف رسانید... من همه جا مراقبت داشتم و متأسف بودم که اهل تهران... چرا راضی می شوند این چند نفر به حمایت خزعل برخاسته و سدّ راه استقلال و ترقی مملکت بشوند.[۵]

اقلیت مجلس کوشش سردار سپه را برای جلوگیری از تجزیۀ ایران «جنگ زرگری و بنا بر موافقت انگلیس و خود خزعل دانسته اند، به آنها وانمود شده است که مقصود تطهیر خزعل و امضای استقلال اوست».[۶] اقلیت برای جلوگیری از اقدام سردار سپه در نجات خوزستان کوشید بودجۀ وزارت جنگ را تقلیل دهد، خبر دروغ خبرگزاری رویتر را بدین مضمون که «سفیر انگلیس سر پرسی لُرِن از جانب دولت متبوعۀ خود مأموریت دارد که در بوشهر فیما بین من [سردار سپه] و خزعل ترتیب ملاقاتی فراهم کند و بین او را با من صلح

دهد»،[۷] بهانه قرار داد و آن گاه نمایندگان اقلیت مجلس از مداخلهٔ خارجی در کار داخلی مملکت اظهار تشویش کردند و گفتند: «آقای رئیس الوزراء، که رئیس دولت ایران هستند، نباید با یک نفر رعیت یاغی ملاقات کنند و قراردادی به مباشرت نمایندهٔ یک دولت خارجی در امر مملکت ببندند و فرضاً که قراردادی بسته شود، البته مجلس آن را نخواهد شناخت».[۸]

از طرف دیگر وقتی سردار سپه به اندرزها و تهدیدهای نمایندگان انگلیس وقعی ننهاد و برای سرکوبی خزعل به سوی خوزستان حرکت کرد، همین که به بندر دیلم نزدیک شد و معلوم گردید جداً قصد دارد با خزعل وارد جنگ شود، دولت انگلیس دو یادداشت شدید اللحن یکی صبح و یکی عصر به وزارت خارجه فرستاد. خلاصهٔ مطالب آن یادداشتها این بود که

> در ماه نوامبر ۱۹۱٤ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به جناب اجل شیخ محمره داده اند که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیّه [ایران] نسبت به حوزهٔ اقتدار معزّی الیه [خوزستان] نسبت به حقوق شناخته شدهٔ او...، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان... به ایشان [خزعل] مساعدت لازمه بنمایند.

یعنی شیخ تحت الحمایهٔ انگلیس است و استقلال محلی دارد، و اگر در این لشکرکشی خسارات جانی و مالی به اتباع انگلیس و یا خساراتی به لوله های نفت وارد شود، دولت ایران را مستقیماً مسؤول آن دانسته و عهده دار پرداخت غرامت کامل صدمات و خسارات مزبور می شمارند.[۹] سردار سپه پس از اطلاع از تسلیم این دو یادداشت به وزارت خارجه، از بندر دیلم در مخابرهٔ حضوری به هیأت وزراء دستور داد هر دو یادداشت را به سفارت انگلیس برگردانند زیرا دخالت در امور داخلی ایران است. این کار انجام شد.

از سوی دیگر آنچه در یکی از جلسات سرّی مجلس در این روزها گذشته است. موضع اقلیت را دربارهٔ شیخ خزعل و خوزستان روشن می سازد. این بخشی ست از مذاکرات آن جلسه:

> بدواً شیخ جلال اخبار رویتر را مطرح مذاکره قرار داده و اظهار داشت که اگر این خبر اصلاح، صحیح باشد، از نقطه نظر اهمیت، قابل هرگونه تعقیب خواهد بود. پس از آن آقای مدرس این طور بیان کردند کودتاهایی که در دنیا هر چند مدت، یک مرتبه برای اصلاحات شده است، همه اش مبنی بر استقلال فکر کودتا کنندگان بوده، از قبیل نادرشاه، شاه اسمعیل، ناپلئون و غیره، ولی کودتایی که در چهار سال قبل شده است با تحریک اجانب بوده است. اگرچه آقای رضاخان سردار سپه استفاده هایی نموده و قشونی تنظیم کرده، ولی از نقطه نظر سیاست همیشه مورد نگرانی

بوده است. از سه سال قبل که می خواست رئیس الوزراء بشود به هر شکل بود من جلوگیری نمودم، ولی از همان روزی که به این مقام رسید، منتظر بودم که اجانب از درختی که کاشته اند، میوه اش را بچینند. من این روز را خوانده بودم.* امروز از نقطه نظر خطر مملکتی، دیگر اکثریت و اقلیت در کار نیست. ولی در این مسافرت که کرده اند با من و سیزده نفر از رفقای من مشورتی نکرده بودند. با دیگران اگر مشورت نموده اند، من اطلاعی ندارم. اگر با نظر آنها یک قسمت مملکت را داده باشند، من هم حرفی ندارم. بالاخره اگر اقداماتی که سردار سپه می کند با فکر خودش یا اجانب باشد، خلاف مصالح مملکت است... آقا شیخ محمد علی طهرانی اظهار نمودند که اگر به این شخص کمک بشود پیشرفت خواهد نمود و الا موفق نخواهد شد... تدین اظهارداشت که از فراکسیونها، عده ای انتخاب شوند که در این مسأله راه حل پیدا نمایند، و اساساً با اظهارات مدرس و خطراتی که رسیده موافقت دارم. بهشتی که اجانب به ما بدهند، نمی خواهیم. موافقت حاصل شد که وزراء را احضار نمایند. تنفس شد. بعد وزراء آمدند. آقای ضیاء الملک از وزراء توضیح خواسته و اظهار داشتند که من موافق با دولت بوده ام. امیدوارم طوری پیش نیاید که من هم مخالف باشم. خوب است وزراء توضیح بدهند که آیا صحیح است که رئیس الوزراء به بوشهر برای ملاقات شیخ خواهند رفت؟ خوب است به ایشان تلگراف شود که به بوشهر نروند و به تهران مراجعت نمایند. مجلس هم، چنین تذکری به ایشان بدهد. آقای وزیر مالیه این طور توضیح دادند که اخبار رویتر را نمی توانم تصدیق کنم، یا تکذیب کنم. رئیس الوزراء از اول در نظر داشتند که این کار به طور مسالمت آمیز ختم شود و حرکت ایشان به طور غیر مترقبه بود و شب قبل از حرکت **ما را احضار فرمودند که من به اصفهان، که مرکز عملیات است و شاید بالاترها هم، بروم و تا این کار را خاتمه ندهم مراجعت نخواهم کرد.** انگلیس ها هم، در این مدت اقداماتی نزد رئیس الوزراء و وزیر خارجه می نمودند که کار به اصلاح خاتمه یابد... شاهزاده سلیمان میرزا اظهارداشتند... فعلاً هم موضوعی ست که پیش آمده، البته در کلیات و موقع خطر، اختلاف نظر و اختلاف احزاب، نباید باشد ولی با مابقی اظهارات آقای مدرس مخالفم، زیرا که فرمودند آقای رئیس الوزراء در وقت حرکت با رفقای خودشان مشورت نفرموده اند. بلی، با آنها که مشورت نکرده اند، با دیگران هم مشورت نکرده اند، زیرا که محتاج به مشورت نبوده اند. در چه مشورت می کردند؟ **مسألهٔ تلگرافات شیخ خزعل را آقای رئیس الوزراء در مجلس خصوصی مطرح کردند و به استثنای بعضی از آقایان که حاضر نشدند، مابقی او را متمرد تشخیص دادند و تقاضای سرکوبی او را از دولت کردند. شخص رئیس دولت هم برای اجرای امر مجلس، در این فصل زمستان که از هیچ رئیس**

* تأکیدها در این مقاله از نویسندهٔ این سطور است.

دولتی دیده نشده است، به فرونت [=خط مقدم جبهه] تشریف برده اند. ما عاشق اشخاص نیستیم، ماعاشق اعمال اشخاصیم به خیر مملکت. برخلاف آقای مدرس، رئیس الوزراء را درختی که اجنبی او را کاشته باشد، نمی دانم. در مدت چهار ماه و نیم که در کابینهٔ ایشان عضویت داشته ام، ایشان را شخصی ثابت العقیده ودارای استقامت در مقابل خارجه دانسته و می دانم. ولی به فرض صحت اظهارات آقای مدرس، می دانید که ایشان قراردادی هم برخلاف مملکت ببندند یا مذاکراتی نمایند، بدون تصویب مجلس بلااثر خواهد بود. اما بایددر نظر داشت در وقتی که قشون مشغول اقدامات است، اشخاص سیاسی نباید مداخله به تاکتیک نظامی نمایند. وزراء به ما مطالبی نگفته اند، ولی ما آنچه را که اطلاع داریم، رئیس الوزراء قوای آذربایجان و قوای بروجرد را خواسته، و فوج پهلوی را از تهران امر به حرکت داده اند. مقدمات محو خزعل را به طریق محاصره فراهم نموده اند. دراین موقع، این صدایی که بلند می شود و به گوش من که کهنه کارِ مجلس هستم، نامطبوع است و نمی توانم ساده تلقی نمایم. رئیس الوزراء جز فداکاری و خدمت، کاری نکرده و نخواهند کرد... در این موقع، آقای رئیس الوزراء یگانه کسی هستند که بیرق ایرانیت را بر دوش گرفته اند. باید اورا کاملاً تقویت کرد و گفت با مشت آهنین خود، این آخرین سدّ را هم بکوبید که اقتدار حکومت مرکزی برقرار و بیشتر از این دست شیخها را نبوسیم. پس محتاج به هیچ اقدامی از طرف مجلس نیست. آقایان وزراء البته احساسات مجلس را ابلاغ خواهند فرمود. وکلا نیز اظهار موافقت نمودند. حاجی عزّ الممالک با اظهارات شاهزاده موافقت نموده و اظهار داشت که اگر مخالفی هست حرف بزنند. بعد، آقا شیخ جلال به نام فراکسیون قیام، نظریات سلیمان میرزا را تقویت و دخالت اجانب را در امور داخله تنقید نمود. ملک الشعراء اظهارات مدرس را تقویت و به یک قسمت از اظهارات سلیمان میرزا اعتراف نمود. سردار معظم اظهار داشت که رئیس الوزراء مطیع مجلس بوده و احساسات مجلس را به معزّی الیه ابلاغ می نماییم. وقت تشریف بردن اظهار فرمودند که «یا باید شیخ را از بین بردارم ویا خود برنگردم...».[۱۰]

حکومت نظامی تهران و توابع نیز دربارهٔ همین جلسهٔ سری مجلس شورای ملی، خطاب به سردار سپه گزارش داده است:

جلسهٔ دهم قوس [آذر] مجلس...، بعد از ختم جلسهٔ علنی... و پس از تصویب بودجه و مخالفت شدید مدرس، جلسه خصوصی گردید. مدرس تعرض نمود که چرا در این موقعی که یادداشت مصممی از طرف انگلیسی ها به دولت داده شده، دولت به مجلس مراجعه نکرده یا اقلاً به کمیسیون خارجه اطلاع می داد. خودسرانه چرا یادداشت را رد کرده اند؟ اگر یک عواقب وخیمی ایجاد شود، که قطع دارم خواهد شد، مسؤولیت به عهدهٔ کیست؟ دولت می تواند استعفا

بدهد، ولی مجلس نمی تواند استعفا بدهد باید تا آخرین قدم در مقابل بایستد. از طرف دولت، ذکاء الملک و سردار معظم دفاع کردند... که به طور کلی عماً قریب قضیه خوزستان به بهترین شکل و ترتیب خاتمه خواهد یافت، و نتیجه را هم آقای رئیس الوزراء اطلاع خواهند داد. مجدداً از طرف زعیم و ملک الشعراء و حائری زاده اعتراض شد. سید یعقوب جواب داده بود که در بدو امر خزعل به مجلس تلگراف کرد. حضرت اشرف به مجلس حاضر شد و ثابت کرد که خزعل متمرد شده، مجلس هم به دولت اختیار داده که او را دفع یا مطیع کند. در بین عمل لازم نیست که از دولت سؤال کنیم و توضیح بخواهیم که حواس دولت مغشوش بشود...[۱۱]

به شرحی که در مقالهٔ شمارهٔ پیش نوشته ام، سرانجام وقتی خزعل خود را در محاصرهٔ قشون ایران دید، تسلیم شد و به سردار سپه مطالبی بدین مضمون اظهار داشت:

... من مردی پیر و مریضم و قدرت جسارت نداشتم. مرا بر این گماشتند و محرک شدند. اکنون پوزش می طلبم و عفو می خواهم. من بعد نوکر صدیق دولتم و اقرار کرد که از حقایق اوضاع کور و کر، و جاهلانه آلت دست مفسدین بوده است... .[۱۲]

سردار سپه نوشته است:

وصول تلگراف [تسلیم] خزعل در مجلس، برای مزدوران او، اثر بمب کرده بود، مثل عمارتی که ستونش را بکشند پریشان و منقلب شده بودند. نمایندگان آگاه و وطن پرست با پیشانی بلند از دفاعهای خود و حمایت دولت و گذراندن بودجهٔ وزارت جنگ مباهات نموده و تا اندازه ای معنی و نتیجهٔ کار و صمیمیت نسبت به وطن را آموخته بودند.[۱۳]

آنچه رضاخان سردار سپه در سفرنامهٔ خوزستان دربارهٔ اقلیت مجلس پنجم ذکر کرده است، در حقیقت «ادعانامه» مانندی ست علیه شخص مدرس لیدر اقلیت. زیرا سردار سپه به صراحت نوشته است که اقلیت، خزعل را در هنگامی که من برای جلوگیری از ادامهٔ تجزیهٔ منطقهٔ نفتخیز خوزستان – علی رغم نظر دولت انگلیس – به اقدام نظامی دست زده بودم تحریک می کرد. برای جلوگیری از موفقیت من، خزعل به توسط زعیم و دیگران پول فرستاد و به دست مدرس به مصرف رسانید.[۱۴] این «ادعانامه» را باید مورد بررسی قرار داد.

بدین منظور، نگارش توضیحی را ولو به اختصار در معرفی رضاخان سردار سپه، و مثلث شیخ خزعل، احمد شاه، و مدرس لیدر اقلیت در این جا لازم می دانم.

رضاخان سردار سپه

نام «رضا خان میر پنج» پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر سر زبانها افتاد. وی و سید ضیاء الدین طباطبایی مدیر روزنامهٔ رعد با کودتا تهران را به تصرف خود درآوردند و به شرحی که در کتابها آمده است سید ضیاء الدین فرمان رئیس الوزرایی خود را با

اختیارات تامه – علی رغم میل احمد شاه – از او گرفت و رضاخان نیز به فرمان احمد شاه سردار سپه شد و فرمانده دیویزیون قزاق. او در ۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ درکابینهٔ سید ضیاء الدین وزیر جنگ شد. پس از سقوط این کابینه، احمد شاه در ۹ خرداد ۱۳۰۰ فرمان ریاست وزراء را به نام قوام السلطنه صادر کرد.* در این کابینه، سردار سپه وزارت جنگ را همچنان برعهده داشت ودکتر مصدق وزارت مالیه را. از اسناد موجود چنین بر می آید که رضاخان از روزی که وزیر جنگ شد، برای این وزارتخانه و نیز به طور کلی برای فردای مملکت برنامه هایی در نظر داشته و برای انجام آن می کوشیده است. سردار سپه پس از سقوط کابینهٔ قوام السلطنه، در تمام کابینه هایی که پس از او (کابینه های مشیرالدوله، قوام السلطنه، مستوفی الممالک، و مشیر الدوله) – مقارن با مجلس چهارم- تشکیل شد، همچنان وزیر جنگ بود. منتها وزیر جنگی مقتدر که به طور مستقیم و غیر مستقیم در امور کشور نیز دخالت می کرد. وی در درجهٔ اول می کوشید برای تأمین امنیت کشور و پایان دادن به ملوک الطوایفی ارتش مجهزی به وجود بیاورد. شاهد این مدعا آن است که به روایت دکتر مصدق، پس از عزل سید ضیاء الدین، در جلسه ای که با حضور قوام السلطنه و وزیرانش تشکیل شده بود، قوام گفت:

> گمان نمی کنم کسی باشد که با نظریات آقای وزیر جنگ راجع به اصلاحات آن وزارت موافق نباشد، ولی با نهایت تأسف باید گفت که اجرای نظریاتشان تصادف با زمانی کرده است که در خزانه وجهی نیست... تنها راهی که به نظر می رسد این است که علی الحساب با کمک و مساعدت شما [دکترمصدق] وجهی برای وزارت جنگ تهیه کنیم تا بتوانند وظایف عادی خود را انجام دهند و بعد ببینیم چطور می شود وسایل کار ایشان را برای انجام نظریات کلی فراهم کرد. وزیر جنگ هم که تا آن وقت مرا ندیده بود تمام نگاهش متوجه من شده بود.

دکتر مصدق به شرحی که نوشته در قبول وزارت مالیه به عللی تردید داشته است، که باز به روایت همو

> ...وزیر جنگ به خانهٔ من آمد و گفت من می خواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم و آن را توسعه بدهم. شما نمی خواهید مالیه را به صورتی درآورید که من از کار و عمل شما به نفع مملکت استفاده نمایم؟ این بیانات و همچنین اصرار بعضی از دوستان... سبب شد که خود را برای قبول

* احمد شاه در فترت بین مجلس سوم و چهارم که بیش از شش سال به طول انجامید، شخصاً چهارده فرمان ریاست وزراء به نام افراد صادر کرد (برای وثوق الدوله سه بار) که سید ضیاء الدین و قوام السلطنه آخرین آنها بودند.

کار حاضر کنم....*

این مذاکره در زمانی انجام شده است که از آغاز وزارت جنگ سردار سپه در کابینهٔ سید ضیاء الدین سی و دو سه روز بیشتر نگذشته بوده است. وی نه فقط از دکتر مصدق تقاضا کرد وزارت مالیه را بپذیرد، بلکه وقتی لاهوتی در آذربایجان قیام کرد، بار دیگر نیز از مصدق خواست والیگری آذربایجان را بپذیرد که دکتر مصدق قبول کرد.[۱۵] سردار سپه در راه تقویت قشون حتی در امور غیر نظامی نیز دخالت می کرد، چنان که به دستور وی «ادارهٔ کل غلّه و نان و ادارهٔ کل خالصجات ضمیمهٔ وزارت جنگ شد تا عوائد آن بدون این که وارد خزانه شود مستقیماً به وزارت جنگ پرداخت گردد»، یا «فرمان تشکیل امنیهٔ مملکتی تحت نظر وزارت جنگ صادر شد»، و نیز در شهرهای مختلف حکومت نظامی اعلام می گردید.[۱۶] انجام این گونه کارها موجب شد که در مجلس شورای ملی، نخست معتمدالتجار وکیل تبریز و سپس مدرس بر اقدامات او حمله کنند. مدرس حتی به صراحت گفت: «ما قدرت داریم... همین رضاخان را استیضاح نماییم، عزل کنیم...». در این موقع وزیر جنگ از استعفای خود سخن به میان آورد، در ضمن این که در پی وسیلهٔ آشتی نیز می گشت. وی سرانجام الغای حکومت نظامی و واگذاری دوایر مالیه را که خواست مردم و مجلس بود در مجلس اعلام کرد. مؤتمن الملک رئیس مجلس به دلتنگی وزیر جنگ اشاره کرد و اظهار داشت هیچ جهت ندارد آقای وزیر جنگ دلتنگ و افسرده شوند، و بدین ترتیب مجلس سردار سپه را تأیید کرد.[۱۷]

در اجرای سیاست تقویت قشون بود که وزیر جنگ از جمله در ۱۴ دی ۱۳۰۰ با تصویب احمدشاه برای عده ای ازافسران قزاقخانه که ازهمکارانش بودند، درجهٔ امیرلشکری، که بالاترین درجه در قشون بود، گرفت[۱۸] و هر یک را به فرماندهی قشون در ناحیه ای مأمور ساخت. اینان در حقیقت گوش به فرمان سردار سپه بودند، نه احمدشاه و دولتهای وقت. او این برنامهٔ را مرحله به مرحله به موقع اجرا گذاشت و پس از آن که به مدت دو سال و نیم وزارت جنگ را بر عهده داشت، در اواخر مجلس چهارم به فرمان احمدشاه به ریاست وزراء منصوب گردید.

* به یادداشته باشیم که دکتر مصدق والی فارس، پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به این دلیل فرمان احمدشاه را دربارهٔ رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین طباطبایی نپذیرفت که معتقد بود دولت کودتا «روی منافع خارجی تشکیل شده بود» و «[سردار سپه] مخلوق سیاست خارجی بود» (خاطرات و تألمات، به ترتیب ۱۲۹، ۲۰۱). و اینک پس از گذشت حداکثر سه ماه از کودتا، عملاً قضاوت او دربارهٔ رضاخان عامل شمارهٔ ۱ یا ۲ کودتا به کلی تغییر کرده بوده است در حالی که در این مدت کوتاه هیچ اقدام چشمگیری از رضاخان به منصهٔ ظهور نرسیده بوده است.

در مجلس چهارم که سید حسن مدرس لیدر اکثریت و نایب رئیس مجلس بود، با سردار سپه، لااقل در ظاهر، به جز یک موردی که به آن اشاره گردید، مشکلی نداشت. ولی در مجلس پنجم وضع دگرگون شد. اکثریت را طرفداران سردار سپه در دست داشتند و مدرس لیدر اقلیت چهارده نفری مجلس بود. در این زمان قدرت نمایی نظامیان نیز در سراسر کشور علنی شده بود. در اوائل دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی، سردار سپه تصمیم گرفت با اکثریتی که در مجلس پشتیبان او بود سلطنت را به جمهوریت تغییر بدهد. برای این منظور سیل تلگراف از سراسر کشور خطاب به مجلس مخابره می شد که البته فرماندهان نظامی در آن دست داشتند. سید حسن مدرس – نه هیچ یک از وجیه المله ها – علیه سردار سپه رئیس الوزراء به میدان آمد و با پشتگرمی به قدرت روحانیون و بازار به مخالفت با این امر پرداخت. تظاهرات علیه جمهوری در تهران چشمگیر بود، چنان که مخالفان جمهوریت، حتی روحانیون یهودی را واداشته بودند که دسته ای تشکیل بدهند و در تظاهرات خیابانی با شعار «ما تابع قرآنیم، جمهوری نمی خواهیم» (!) شرکت کنند. در صحن مجلس از سوی تظاهر کنندگان به طرف رئیس الوزراء آجری پرتاب شد. به دستور وی سربازان، تظاهر کنندگان را در صحن مجلس مورد حمله قرار دادند. رئیس مجلس به اعتراض برخاست که ادارهٔ مجلس با من است نه با تو. سردار سپه وقتی فهمید که به اصطلاح قافیه را باخته است، از درِ مسالمت درآمد. از رؤسای تظاهر کنندگان که در مجلس بودند عذرخواهی کرد، نزد روحانیان به قم رفت و انصراف خود را از جمهوریت اعلام داشت.[۱۹] و بدین ترتیب آرامشی برقرار شد، ولی این آرامش، آرامش قبل از طوفان بود. مدرس در موضع خود یعنی حفظ وضع موجودمملکت باقی بود، در حالی که سردار سپه پنهانی درصدد تغییر کامل آن بود. سردار سپه برای جلب توجه مخالفان، کابینه را ترمیم کرد، همچنان که به تظاهرات دینی هم دست زد. دشمنی مدرس با سردار سپه از مسألهٔ جمهوریت به بعد آشکارتر شد، گرچه از سخنان مدرس در جلسهٔ سرّی مجلس مورخ ۱۰ آذر ۱۳۰۳ معلوم می شود که وی از آغاز با سردار سپه مخالف بوده، ولی تا پایان دورهٔ چهارم مجلس به شرحی که خواهد آمد اقدامات او را – به جز یک مورد – تأیید می کرده است. ظاهراً پس از مسألهٔ جمهوریت بود که مثلثِ مدرس، خزعل، و احمدشاه فعالیت خود را برای حذف سردار سپه آغاز کرد. سردار سپه هم که این حقیقت را دریافته بود، در ظاهر دست دوستی به سوی مدرس دراز کرد. با او طرح دوستی ریخت. با آن که اکثریت مجلس را در اختیار داشت ولی برای تصویب لوایحی مانند لایحهٔ نظام اجباری که به مجلس تقدیم می کرد موافقت مدرس مجتهد سرشناس را نیز ضروری می دانست. بدین جهت چنان که در

صفحات بعد خواهد آمد باب رفت و آمد را با مدرس مفتوح ساخت، به خانهٔ او رفت* و بارها با کالسکه او را برای مذاکره به خانهٔ خود آورد و حتی به تحمیل دو وزیر ازسوی مدرس در کابینهٔ خود گردن نهاد. اما در تمام این مدت، مأموران نظمیه، مدرس و معاشران او و رفت وآمدهای آنان را دقیقاً زیر نظر داشتند و گزارش آن را به رئیس الوزراء می دادند. بدین ترتیب بود که به قول حسین مکی، این «سربازِ عاری از سیاست، این طور یک نفر پهلوان صحنهٔ سیاست را به اشتباه»[۲۰] انداخت، و نقشهٔ خود را برای رسیدن به قلهٔ قدرت عملی ساخت.

خزعل، «شیخ محمره»

شیخ خزعل در سال ۱۳۱٤ قمری پس از آن که برادر خود را که به جای پدر، شیخ محمره شده بود، کشت، جانشین پدر گردید و سپس فرمان شیخوخت خود را از دربار مظفرالدین شاه گرفت. روابط وی با دربار بدین صورت بود که «برای صدراعظمها هدیه هایی می فرستاد و در مقابل به مناصب و امتیازات دولتی از قبیل لقب نصرت الملکی و نشان شیر و خورشید» و جز آن نائل می آمد. با یکی از نواده های فتحعلی شاه نیز ازدواج کرد و این خود نیز موجب تقرب بیشتر وی به دربار می توانست شد. خزعل به علت ضعف دولت مرکزی، تا پیش از مشروطیت فقط سالی بیست سی هزار تومان مالیات به دولت می داد و در شب عید نوروز و مانند آن هم هدایایی به شاه و صدراعظم تقدیم می کرد. و دولت مرکزی به همین خوشدل بود. اما پس از اعطای امتیاز نفت به دارسی در سال ۱۹۰۱ میلادی، انگلیس ها که شیخ را دارای قدرت و تسلطی در ناحیهٔ عمل خود می دیدند، بیشتر او را به خود نزدیک می کردند. خزعل از این به بعد به مانند امیرهای نیمه مستقل خلیج فارس که به سعی انگلیس ها بر ضد حکومت عثمانی تراشیده شده بودند برای خود عده ای مردان مسلح و دستهٔ موزیک نظامی تدارک دید، رشتهٔ تجارت خوزستان را هم در دست گرفت. آن گاه پس از مشروطه که ضعف حکومت مرکزی نمایانتر شد شیخ از پرداخت همان مالیات اندک هم به دولت سر باز زد. ازسوی دیگر با رونق گرفتن کار نفت در خوزستان، عملاً حفاظت لوله های نفت از مسجد سلیمان تا آبادان را – به جای دولت مرکزی که قدرتی نداشت – به عهده گرفت. و به قول عبدالله مستوفی «هر چندی یک بار سفری هم به تهران می کرد. و دوستان یا بهتر بگویم جاسوسانی بین نیمه رجال تهران

* روایت کرده اند روزی که سردار سپه به خانهٔ مدرس رفت، مدرس با لهجهٔ اصفهانی غلیظ خود از او پرسید: آقای سردار سپه، شما نترسیدید به خانهٔ من آمدید؟ سردار سپه: از چه چیز بایست می ترسیدم؟ مدرس: از مأمورین نظمیه، که اسمتان را به نظمیه بدهند!

برای خود دست و پا می کرد که اخبار مرکز را برای او بفرستند تا در روابط با انگلیس ها بداند چه می کند»). کار شیخ روز به روز رونق بیشتری می گرفت. «در زمان مظفرالدین شاه، امیر تومان، کم کم سردار و سردار ارفع، و در دورهٔ مشروطه سردار اقدس شد و به تمام امتیازات دولتی، از قبیل شمشیر مرصع و تمثال و حتی نشان اقدس هم نائل آمده بود». «در سفرها یی که سلطان احمد شاه، در رفتن یا برگشتن فرنگ، عبورش از کنار محمره می افتاد، شیخ پذیرا ییهای شایان از شاه کرده، و به وسیلهٔ تقدیمیهای خود اعلیحضرت را کاملاً طرفدار خود نموده، و در آنِ واحد، از بستن قراردادمحرمانه با انگلیس ها راجع به استقلال خود، با قید این که اگر از طرف دولت ایران تعرضی به او بشود، از او حمایت خواهند کرد، نیز کوتاه نمی آمد. ولی انگلیس ها، البته از این قرارداد، حرفی نزده، و همواره مقاصد شیخ را در نزد دولت ایران از راه حفظ لوله های نفت پیش می بردند. دولت ایران هم که همراهیهای انگلیس ها را با او می دید، و تبانی محرمانه را حدس می زد، این قدر ناشی نبود که با شیخ سختگیری را به درجه ای برساند که انگلیس ها حمایت خودرا نسبت به او علنی کنند...».[۲۱] مقصود از «تبانی محرمانه» آن است که دولت انگلیس در سال ۱۹۱٤ میلادی خزعل، شیخ محمره، را رسماً تحت الحمایهٔ خود اعلام کرده بود و دفاع از او را در برابر دولت ایران پذیرفته بود.[۲۲] به علاوه انگلیس در سالهای ۱۹۱۰ و ۱۹۱۷ نیز با اعطای نشانهای «شوالیهٔ امپراطوری هند» و «فرماندهی امپراطوری هند» به شیخ، به صورت دیگری نیز وابستگی وی را به خود مورد تأیید قرار داده بود.[۲۳]

هنگامی که سردار سپه به ریاست وزراء منصوب گردید وضع دگرگون شد:

> دکتر میلسپو با زورِ سردار سپه، به او [شیخ خزعل] فشار وارد آورده و در حدود نیم میلیون تومان [مالیات] از او مطالبه دارد. البته بعد از تصفیهٔ این حساب، حسابهای دیگری هم، از قبیل افزایشی که در این پنجاه شصت سال حقاً بر عهدهٔ شیخ وارد می آمد، پیش خواهد آمد و مأمورین مالیه و سایر دوایر نیز، پشت سر هم می رسند و پادگانهای قشون و پست های امنیه عن قریب حتی در محمره و پشت گوش او هم برقرار خواهد شد... و تمام این پیشامدهای ناگوار، و نتایج بعدی آنها، از وجود سردار سپه و ضدیت با او در مزاج شیخ مستعد است و حساب کار را پیش خود کرده، می داند که اگر یک میلیون هم، در راه کندنِ سردار سپه و از میان بردن این بساط خرج کند، جای دوری نرفته و فایدهٔ حالی و مآلی آن به حال او بیشتر از این وضع است.[۲٤]

سردار سپه مطالبهٔ مالیات سالهای پیش را از خزعل دنبال کرد، تلگرافها یی بین او و شیخ مبادله شد.

شیخ ابتداء رسمیت میلسپو را انکارکرد، و در تلگراف بعدیِ خود رُک و راست به سردار سپه نوشت:

«من اصلاً شما را به ریاست دولت نمی شناسم. شما مرد غاصبی هستید که شاه قانونی و مشروطهٔ مملکت را بیگناه بیرون کرده، و پایتخت را اشغال نموده، غاصبانه بر قوای دولتی دست انداخته اید.[۲۵]

آنچه خزعل را تا این حد گستاخ ساخته بود، پشت گرمی او به مدرس بود و این که می دانست اقلیت مجلس پنجم به لیدری سید حسن مدرس با سردار سپه در حال دست و پنجه نرم کردن است. اخبار اقلیت مجلس حداقل از سوی یکی از اعضای اقلیت یعنی قوام الدوله (شکرالله صدری) که به سعی شیخ وکیل مجلس شده بود به خزعل می رسید. قوام الدوله از یک طرف رابط بین دربار و مدرس بود و از سوی دیگر خزعل را از اوضاع تهران– به خصوص ناکامی سردار سپه در مسألهٔ جمهوریت و دشمنی مدرس با وی – آگاه می ساخت. با این مقدمات بود که خزعل برای ریشه کن کردن سردار سپه اتحادی در بین شیوخ عرب خوزستان و بعضی ازخانهای بختیاری و خان پشتکوه به نام «قیام سعادت» به ریاست خود به وجود آورد.[۲۶]

بیفایده نیست آنچه را که سید حسن تقی زاده نمایندهٔ دورهٔ پنجم دربارهٔ خزعل نوشته است نیز در این جا نقل کنم:

... او [خزعل] پول زیادی جمع کرده بود. از حیث ثروت اگر نمرهٔ یک در تمام ایران نبود، حتماً معادل خان ماکو بود. کارش این بود که از سوریه و لبنان زن می آورد. مسکنش در محمره بود. قلمرو او دویست تا سیصد کیلومتر وسعت داشت تا نزدیکیهای خرم آباد از یک طرف، و تمام سواحل خلیج از طرف دیگر و جزیره ای در دریا بود.

... او انجمن ولایتی در محمره داشت. خودش را رئیس انجمن کرده بود. یواش یواش می خواست [آن جا را] نیمه مستقل و مستقل بکند. تلگرافات سختی می کردند که مشروطه را ضعیف کردید. سردار سپه هم جواب می داد. سعی در اسکات آنها داشت. ولی آنها شدت می کردند....

[وقتی سردار سپه درتهران به سوی خوزستان حرکت کرد] سفیر انگلیس مثل گربه این جا و آن جا می دوید. می خواست حمایت از شیخ بکند. یک روز آمد و گفته بود امروز خبر رسید که شیخ خزعل «اتونومی» اعلام کرده و نیمه مستقل شده و انجمن ولایتی را تبدیل به پارلمان کرده است. انگلیس به واسطهٔ نفت سخت مراقب بود که مبادا فتنه ای بشود و چاههای نفت خراب بشود...

سردار سپه گفته بود این با حیات من منافی ست. پا شد، سوار شد. گفت برو خوزستان از راه اصفهان. به همه جا تلگراف کرد که از همه جا قشون بیاید...

[انگلیس ها] یک مراسلهٔ رسمی نوشته بودند که شیخ خزعل در حمایت ماست... عین انگلیسی آن را خودم دیدم. آشکارا نوشته بود او در حمایت ماست. او در زمان جنگ مثل پادشاه نیمه مستقل با انگلیس ها عهدنامه بسته بود. امضای چمبرلن هم در پای آن بود. عین آن سند را فرستاده بودند. [در آن] نوشته بودند درصورت دست اندازی به قلمرو و اموال شما به کمک شما می آییم. در این موقع شیطنت کرده بودند که دولت ایران بداند که چنان سندی داده اند...

مدرس و معتمد خاقان خیلی از خزعل طرفداری می کردند که آنها آزادی و مشروطه می خواهند. من یک روز بلند شدم و گفتم این حرامزاده بااین وضع که دارد، ما از آنها آزادی و مشروطه می خواهیم. از این حرف من سردار سپه خوشحال شد. بیرون که آمدیم در راهرو نزدیک من آمد و خیلی اظهار خوشحالی کرد.[۲۷]

احمد شاه (پادشاهی ۱۲۸۸ — ۱۳۰۴)

او در ۱۲ سالگی جانشین پدر شد. به علت صغر سن، چند سال عضدالملک و ناصرالملک به ترتیب با عنوان «نایب السلطنه» امور مملکت را اداره می کردند. چون به سن قانونی رسید، در مجلس شورای ملی به عنوان پادشاه مراسم تحلیف به جای آورد. او در درجهٔ اول می کوشید بر دارایی خود بیفزاید و بدین جهت از جمله فرامین سلطنتی مربوط به انتصابات را بی اخذ رشوه امضاء نمی کرد «چنان که به جد خود کامران میرزا که او را والی خراسان کرده بود پیغام داد که نیّر الدوله برای احراز همین پست یک صد و پنجاه هزار تومان پیشکش تقدیم می دارد، در مورد شما این مبلغ را به یک صد هزار تومان تخفیف می دهم، ولی اگر از تقدیم آن استنکاف کنید حکومت خراسان را به نیّر الدوله تفویض خواهم کرد». او از این راه به ثروت کلان دست یافت که قسمتی از آن را صرف خرید املاک زراعتی کرد و محصول این املاک را حتی در زمان قحطی تهران که مردم در پشت کاخ سلطنتی از گرسنگی جان می دادند، حاضر نبود به قیمت عادله که دولت پیشنهاد می کرد بفروشد. او در این کار آن چنان مهارت یافته بود که مردم او را «احمد علاّف» لقب داده بودند. احمدشاه بخشی از سرمایهٔ خود را نیز در بورس پاریس صرف خرید و فروش سهام می کرد و بدین طریق نیز بر ثروت خود می افزود. مدتی هم از دولت انگلیس مقرری ماهانه دریافت می داشت و جز آن. احمد شاه به امری که مطلقاً نمی اندیشید، ایران بود. او ترجیح می داد که بیشتر در فرنگ به سر ببرد... . چون در مقالهٔ «دکتر مصدق، راه آهن سراسری ایران، و سلطان احمدشاه»،[۲۸] بر اساس اسناد داخلی و خارجی، برخی از گفتنیها را دربارهٔ وی نوشته ام، علاقه مندان را برای کسب آگاهی بیشتر دربارهٔ آخرین شاه قاجاری به آن مقاله راهنمایی می کنم. موضوع مهم آن است که سلطان

احمد شاه و دربار و رجال درجه اول مملکت در آن سالها عملاً شیخ خزعل را مالک خوزستان می دانستند، و بدین جهت نه فقط هیچ یک از آنان قدمی برای جلوگیری از ادامهٔ تجزیهٔ خوزستان بر نمی داشتند، بلکه احمد شاه، از پاریس با تشکیل کمیتهٔ «قیام سعادت» به ریاست خزعل برای مبارزه با سردار سپه موافقت کرده بود.

در سفرنامهٔ خوزستان بارها به ارتباط احمدشاه با مدرس اشاره گردیده است و از جمله متن شش تلگرافی که بین ولیعهد و شاه در این موضوع رد و بدل شده به چاپ رسیده است. پنج تلگراف از محمد حسن میرزا ولیعهد خطاب به احمد شاه است در پاریس: دو تلگراف به تاریخ ۱۶ اسد (مرداد ۱۳۰۳)، و سه تلگراف به تاریخهای ۶ سنبله (شهریور)، ۱۶ سنبله، و ۲۸ میزان (مهر)، و یک تلگراف از احمدشاه به تاریخ ٤ سنبله، با امضای «غلام» در جواب ولیعهد و بی ذکر نام مخاطب. در تلگرافهای ولیعهد چندین بار، هم نام مدرس آمده است و هم تصریح به ضرورت فرستادن پول از سوی شاه به ایران برای اجرای برنامه هایی که علیه سردار سپه ازطرف مدرس تدارک دیده شده بوده است.

ولیعهد در تلگرافهای خود از رئیس الوزراء با لفظ «دشمن» و «شخص ملعون»، و از قشون ایران با عنوان «راهزنان» یاد کرده و نیز به صراحت گفته است اگر وسایلی در دست بود ممکن بود سردار سپه را در شهر بم از بین برد. اینک تلگرافها:

ولیعهد، تلگراف مورخ ۱٦ اسد:

... شما فوراً توسط تلگراف اولاً سی هزار تومان و بعد بیست هزار تومان دیگر برات نمایید... اگر من و مدرس پولی دریافت نکنیم، زمینه برای ماها بدتر خواهدبود از آنچه در ماه حمل [فروردین، ظاهراً اشاره به طرح جمهوریت] بوده، به طوری که عرض شد مبلغ مختصر فایده ندارد، مبلغ کثیر بفرستید. به عقیدهٔ مدرس، آخرین وسیله برای ماها تحصن در شاهزاده عبدالعظیم است. پول خیلی لازم است...* [۲۹]

تلگراف ٦ سنبله:

مدرّس وعده های خود را اجرا می کند، و بر ضد حکومت نظامی شروع کرد کار بکند و از دولت راجع به حکومت نظامی و مطالب دیگر استیضاحی کرد. مدیران روزنامه های اقلیت

* در ضمن، ولیعهد در پایان تلگراف ۱٦ اسد خود به شاه نوشته است:
«مستوفی الممالک خواهش می کند که توسط من اتومبیل فیات برای او فرستاده شود. فوراً اجازه بدهید به من، این اتومبیل را از طرف اعلیحضرت، ولی به عنوان این که ازطرف اعزاز السلطنه است به او بدهم. منتظر اجازه هستم. اگر خدا بخواهد من هم بعد از ترتیب دادن به کارها و برداشتن این شخص ملعون [سردار سپه]، خواهش خواهم کرد که برای من هم با خود یک اتومبیل بیاورید».

پرُتِست خود را شروع کردند و در مجلس متحصن شدند. دوستانمان نصیحت می کنند که اقلیت در صورت عدم پیشرفت کارِ استیضاح، از آنها پیروی بکنند و در یکی از سفارتخانه ها متحصن بشوند. اعلیحضرت مخفیانه و فوراً باید اقداماتی به عمل بیاورید که سفارت فرانسه، در صورت لزوم، آنها را قبول نماید و بدون این اقدام، سفیر فرانسه مثل این است که پیروی نماید از روس ها... سعی بکنید به سفارت دستورات لازمه داده شود. برای مخارج این جا پولی به دست می آوریم برای این که بتوانیم در سفارت سفرهٔ سبز را بگستریم. این کار باید به کلی مخفی باشد.[۳۰]

تلگراف ۱۶ سنبله:

... ما تقصیر نداریم زیرا که وسایل برای جلب مردم نداریم. در صورتی که دشمن پولهای هنگفتی خرج می کند،... کار به جایی رسیده است که حتی طرفداران سابق مدرّس، که دشمن [سردار سپه] آنها را در نتیجهٔ نرسیدن پول به مدرّس به طرف خود جلب کرده است، در موقع حرکت دشمن از مجلس، زنده باد می گفتند و نمایش محبت آمیزی نسبت به او دادند، و مدرس و حائری زاده و کازرونی را در خیابان کتک زدند.... حالیه رضاخان برای سان دیدن راهزنان خود [قشون] به بم حرکت کرده و دوستان می گویند که اگر وسایلی در دست بود، حالا بهترین موقعی بود برای تمام کردن آن شخص... حتی مبلغ پنج هزار تومان که اعلیحضرت حواله فرمودید، و مطابق قراری که مابین ما بود به توسط مدرّس به اشخاص توقیف شده (از بابت قتل قونسول[ماژور ایمبری ویس قونسول امریکا]) پرداخته شد، که آن مبلغ باید به مدرس مسترد شود، اما تا حالا به او استرداد نشده...[۳۱]

تلگراف مورخ ۲۸ میزان:

دستخط مقدس دریافت شد. دستورات اعلیحضرت مجرا گردید. دادن جواب به شیخ [خزعل] خیلی مشکل است. بهتر است قدری خاموش باشیم. اما برای این که او مأیوس نشود لازم است فوراً به وسیلهٔ حاجی مشیر یا شخص دیگر مِن غیر مستقیم او را امیدوار ساخت... دوستان خیلی اصرار می کنند عباس میرزای مدیر روزنامهٔ سیاست (یک کلمه کشف نشده) و قانون که خیلی خوب کار می کرد و زود زود، نه بدون گرفتن نتیجه، پیش آن شخص، که شما بدان اشاره نمودید، می آمد و از او اطلاعات خوب و کاملی راجع به رفتار دشمن می گرفت، به اروپا حرکت کرده است. در موقع پذیرایی از او نهایت مهربانی را نسبت به او مبذول فرمایید. از مبلغ هزار تومان، بابت پنج هزارتومان که بصیرالدوله داده است، پانصد تومان به او داده شده است. مبالغ فرستاده شده خیلی کم است. انجام مقاصد، مبالغ زیادتری لازم دارد، و اگر چشمه خشک شد، آن وقت از پیشرفتی که تأمین شده است باید صرف نظر کرد. برای این گونه اشخاص پول همه چیز است و من نمی توانم آنها را وادار کنم به فداکاری بدون این که به آنها هزار تومانی ندهم.[۳۲]

احمد شاه، تلگراف مورخ ٤ سنبله:

عملیات شما را می پسندم. در روزنامه ها خواندم، امریکا در نظر دارد که روابط با دولت ایران را قطع نماید. از این فقره استفاده بکنید و یک نفر را پیش سفیر امریک بفرستید و به او بگویید که اگر در دولت و در قشون ترتیب دیگری بود، چنین قضیه ای هیچ رخ نمی داد. ... یک مبلغ اعانه می فرستم کار بکنید امضاء: غلام.[۳۳]

بدین ترتیب معلوم می شود که مدرس از کمکهای مالی شیخ خزعل و احمد شاه و ولیعهد برای انجام مقاصد خود استفاده می کرده است.

مدرس لیدر اقلیت

سید حسن مدرس مجتهد معروف آخوندی* بود سیاست پیشه، زیرک، اهل مبارزه، و در درجهٔ اول ریاست طلب «که معتقد بود هیچ فکری قوی تر از فکر او نیست».[۳٤] وی برای وصول به هدف خود در آن جا که اقتضا می کرد از درِ سازش نیز در می آمد حتی با رضاخان سردار سپه، رئیس الوزراء با تحمیل دو وزیر به او.

او در مجلس ششم دربارهٔ فعالیتهای خود، ضمن اشاره به حوادث ده سال گذشتهٔ مملکت یعنی مهاجرت، قرارداد ۱۹۱۹، جمهوریت، و تغییر سلطان، به صراحت گفت: «و بنده... در دو سه تای اول بازیگر میدان و پیشقدم آنها بودم» عده ای با مهاجرت مخالف بودند. من به مهاجرت رفتم، «پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم...».[۳۵]

مدرس «در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی (۱۳۲۷ قمری)، چون دارای درجهٔ اجتهاد بود و در حقیقت هم مجتهد مسلّم به شمار می رفت، به عنوان یکی از روحانیون طراز اول برای نظارت شرعیه در امور مجلس شورای ملی از طرف علمای نجف انتخاب و از اصفهان به تهران آمد». در دورهٔ سوم مجلس هم از طرف مردم به نمایندگی برگزیده شد. در اواسط این دوره، جنگ اول جهانی شروع شد و با آن که دولت ایران بیطرفی خود را در جنگ اعلام کرده بود دولتهای درگیر در جنگ وارد ایران شدند. آن گاه مسألهٔ مهاجرت پیش آمد و مدرس از پیشگامان مهاجرت بود. آنان در کرمانشاهان به ریاست نظام السلطنه تشکیل هیأت دولتی دادند به اسم «حکومت مستقل موقتی» (۱۳۳۵ قمری). مدرس در این حکومت وزیر عدلیه و اوقاف بود [و به روایت مخبر السلطنه هدایت: وزیر معارف]. وی به عثمانی نیز رفت و با سلطان محمد خامس پادشاه عثمانی و وزیرانش مذاکره کرد.[۳٦] در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ زندانی شد، نخست در تهران و بعد در قزوین.

* مدرس: «حالا از خودم می گویم. بنده در زمان استبداد هم آخوند بودم، تازه آخوند نشده ام، به من مراجعه می کردند...» (مذاکرات مجلس شورای ملی، ص ٤۹۲ـ٤۹۳).

مدرس در مجلس چهارم به نیابت اول رئیس مجلس برگزیده شد. وی در این دوره لیدر اکثریت بود. در این مجلس که مقارن بود با وزارت جنگِ رضاخان سردار سپه در کابینه های مختلف، ظاهراً مدرس – به جز یک موردی که به آن اشاره کرده ام – با وی اختلافی نداشت، زیرا در آخرین جلسهٔ دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی به طور ضمنی نظر موافق خود را در مورد سردار سپه و اقداماتش در وزارت جنگ بدین شرح اظهار داشت:

... همچنین یکی از امور بزرگ مهم این دورهٔ چهارم توسعهٔ قشون و نظام بود (صحیح است). با این که می دانم سردار سپه که وزیر جنگ حالیه است با جوهر و با کفایت است ولیکن موافقت مجلس او را قوّت داد. موافقت مجلس قشون را تا بنادر برد. پول فراهم کردنِ مجلس قوّت به نظام داد و مملکت را امن کرد. پس من تشکر می کنم از وزیر جنگ. البته آقایان هم با من موافقند ولیکن خدا را حمد می کنم، که ما را موفق کرد به مساعدت با او در تقویت نظام. پس از برکات این دوره و از فیوضات این دوره است و امیدواریم به همین قسمی که تا به حال در توسعه و تنظیم قوهٔ نظامی سعی شده است دولت حاضر هم تصویب کرده به مرتبهٔ کمال برساند...[۳۷]

ولی درمجلس پنجم همان طوری که پیش از این گفته شد وضع به طور کلی تغییر کرد. در این مجلس اکثریت در دست طرفداران سردار سپه بود ومدرس لیدر اقلیت. وی در این دوره درموضوعهای مختلف در مجلس با سردار سپه مخالفت می کرد. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی دورهٔ پنجم گواه این مدعاست که در کمتر موضوعی ست که وی یا دیگر افراد اقلیت با لوایح دولت مخالفت نکرده باشند. کار نمایان مدرس، مخالفت با طرح تغییر سلطنت به جمهوریت بود که اکثریت آن را به مجلس تسلیم کرده بود و مقدمات این امر نیز فراهم گردیده بود، چنان که سردار سپه خود را در یک قدمی ریاست جمهوری می دید. ولی مدرس آن طرح را با شکست مواجه ساخت. برخلاف آنچه نوشته اند این مدرس بود که در زمینه های مختلف – از جمله طرح تغییر سلطنت به جمهوریت – در برابر سردار سپه می ایستاد و با وی به مبارزه می پرداخت نه «وجیه المله ها».

برای آن که خوانندگان به خلقیات مدرس و نفوذ کلام و کوشش وی برای دست یافتن به قدرت در آن سالها پی ببرند، نقل قول چند تن را در این جا بیفایده نمی دانم.

ملک الشعراء بهار، که در مجلس پنجم جزو نمایندگان اقلیت بود و نایب مدرس لیدر اقلیت، در زیر عنوان «مقدمات کودتای ۱۲۹۹» نوشته است، «**در این گیر و دارِ بی تکلیفی، از جمله سید حسن مدرس نیز به فکر کودتا افتاده بود**».

بهار به نقل از سید ضیاء الدین طباطبایی نیز نوشته است:

روز پنجشنبه ۱۵ مطابق ۷ حوت (اسفند) از دفتر رئیس الوزراء به من تلفون شد و مرا به عمارت

گالاری احضار کردند. رئیس الوزراء با کلاه پوست ترکی مانند و سرداری در آخرین اطاق جنوبی مرا پذیرفت. هنوز دولتی انتخاب نکرده بود. در ملاقات با ایشان «دست خوش!» گفته شد. رئیس دولت اظهار داشت: اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که مدرس کودتا کرده همهٔ ما را به دار می آویخت.

بهار در جای دیگر دربارهٔ بلند پروازیهای مدرس، این چنین اظهار نظر کرده است:

من مدعی نیستم که مدرس داعیه نداشت، او می خواست زمامدار باشد و دولتهایی به وجود آورد که مطیع نظریات او باشند. اما حد داعیه اش تا حد وزیر تراشی و این قبیل لفت و لیسها تنزل نمی کرد و فکرش اصولی تر از این حدود بود.

وسعت مشرب او در سیاست او را از طبقهٔ فاناتیک به کلی جدا ساخته بود. مدرس خود را مرد سیاسی و عالم به رموز تمدن می دانست.[۳۸]

علی اکبر داور رجل سیاسی معروف که از معتقدان جدی رضاخان سردار سپه بود به عباسقلی گلشائیان گفته بوده است:

... در ایرانِ آن وقت، سه سیاست مختلف بود، سیاست قاجاریه و شاه، سیاست رضاخان، سیاست مدرس. داور اظهار می کرد وقتی به طهران آمدم دیدم مردم متنفذ طهران سه دسته هستند و من مردّد بودم که با کدام یکی از اینها نزدیک شوم. البته هر دسته هم محتاج به مردان فعال بودند و با همهٔ آنها بدون آن که بند و بستی بکنم رفت و آمدی می کردم و مطالعه می نمودم... توجه به سردار سپه کردم.[۳۹]

حسین مکی که از طرفداران جدی مصدق و مدرس بود و دو جلد کتاب مدرس قهرمان آزادی را دربارهٔ مدرس تألیف کرده شرحی دربارهٔ آراء و مشی سیاسی مدرس نوشته است که از نظر اهمیت بخشی از آن را در این جا نقل می کنم:

... از طرفی سردار سپه این طور تشخیص داده بود که مدرس نه با قاجاریه علاقهٔ خاصی دارد و نه با او دشمن است. بلکه فقط مدرس معتقد است که در مملکت هیچ فکری قویتر از فکر او نیست و هر کس که از او تبعیت نکند به راه غلط می رود،* و این موضوع را در پشت تریبون مجلس هم گفته بود».[۴۰] مکی افزوده است: «چنان که قبلاً گفتیم سردار سپه این نقطهٔ ضعف مدرس را از مدتها پیش پیدا کرده بود و می توانست حملهٔ خود را از همان جا شروع کند... اما [سردار سپه] پس از آن که به موانع زیاد برخورد نمود و از همه جا مأیوس شد، این تجربه را آموخت که موقتاً تسلیم مدرس شده گلیم خود را از آب بیرون کشد. لذا نقشهٔ تسلیم شدن به مدرس، نقشهٔ اغفال حریف،

* آیا این طرز تفکر در بین رجال ما منحصر به مدرس بوده است؟

اغفالی که به هیچ نحو مدرس خیال آن را نمی کرد، به موقع اجرا گذاشته شد. چند روز پس از حادثهٔ مسجد شاه، سردار سپه مدرس را ملاقات کرده قضیه به این جا منتهی شد که او صورةً رئیس دولت باشد و تمام کارهای کشور در مجرای قانونی سیر کند و مخصوصاً امر وزارت داخله با نظر مدرس انجام گیرد. این بود که سردار سپه پیشنهاد مدرس را به این که نصرت الدوله وزیر مالیه و قوام الدوله وزیر داخله شوند فوراً پذیرفت و قرار شد کابینه را ترمیم نماید. دو روز قبل از معرفی کابینه، مدرس عازم اصفهان شد. هنگام حرکت عده ای به مشایعت مشارالیه رفته بودند. مدرس موقعی که سوار اتومبیل می شد، در حضور عده ای از رجال و وکلاء مجلس که اطراف اتومبیل ایستاده بودند، نصرت الدوله و قوام الدوله را با لحن آمرانه مخاطب قرار داده و گفت: «تو وزیر مالیه هستی و قوام الدوله هم وزیر داخله، اما دست به هیچ کاری نزنید و کسی را عوض نکنید تا من از اصفهان مراجعت نمایم». فردای آن روز که روز ۱۸ مرداد ۱۳۰۳ برابر ۱۸ محرم ۱۳۴۳ بود سردار سپه نصرت الدوله و قوام الدوله را خواسته سمت جدید آنها را اعلام کرد... چند روز بعد مدرس از اصفهان مراجعت کرد، تمام حکام ولایات را به میل خود تغییر داد، گاهی روی جلد کاغذ سیگار که آن وقت معمول بود دو کلمه به عنوان وزیر داخله می نوشت که فلان را به ایالت کرمان یا خراسان منصوب کنید... سردار سپه هم که طبق قرارداد با مدرس کوچکترین مخالفتی با افکار او نمی نمود و ملاقاتهای مکرر شبانه که بین مدرس و سردار سپه در منزل شهری یا در منزل مدرس به عمل می آمد در یک محیط پر از صمیمیت و دوستی تظاهر می نمود. شاید مدرس هم تصور می کرد از این که در عزل و نصب تمام مأمورین وزارت کشور اعمال نظر می کرد ممکن بود تصور رود که می خواهد در ولایات قدرت دولتی را به دست بگیرد و از نفوذ سردار سپه بکاهد، و سردار سپه هم با علم به این قضیه، طوری وانمود می کرد که اساساً متوجه این قضیه نبوده و کاملاً تسلیم و مطیع محض مدرس شده... بنابراین مدرس به کلی خام شده و دوست سردار سپه شده بود. باید تصدیق کرد که این مطلب کار مهمی بود که یک سرباز عاری از سیاست این طور یک نفر پهلوان صحنهٔ سیاست را به اشتباه انداخته بود...».[۱]

سلیمان بهبودی، نیز به ملاقاتهای مکرر روزانه و شبانهٔ مدرس و سردار سپه با ذکر تاریخ روز و ساعت هر دیدار تصریح کرده است. این دیدارها در طی سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ (دورهٔ مجلس پنجم) انجام گرفته است. حتی تا دو هفته پیش از آن که پیشنهاد انقراض قاجاریه در ۹ آبان ۱۳۰۴ در مجلس به تصویب برسد و مدرس و چهار تن دیگر با آن مخالفت کنند. بهبودی از جمله در تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۰۴ نوشته است «مدتی ست سید حسن مدرس هفته ای دو یا سه مرتبه صبح خیلی زود قبل از آفتاب به وسیلهٔ بنده شرفیاب

می شـــود . . .»[۴۲*]

برای آشنایی بیشتر با خلقیات مدرس، به آنچه در روز ۱۷ مرداد ۱۳۰۳ بین او و مخالفانش در برابر مجلس شورای ملی گذشته است توجه بفرمایید. مدرس در ۷ مرداد ۱۳۰۳ ورقهٔ استیضاحی به امضای خود و شش نفر از افراد اقلیت (حائری زاده، هراتی، کازرونی، اخگر، ملک الشعراء، و سید حسن زعیم) به رئیس مجلس داد و سردار سپه رئیس الوزراء را استیضاح کرد.• سردار سپه با آن که اکثریت مجلس را در اختیار داشت، طرح استیضاح را برای حیثیت خود مضرّ می دانست. پس در ۱۷ مرداد که قرار بود استیضاح در مجلس مطرح شود، طرفداران دولت بسیج شدند و به میدان بهارستان آمدند و فریاد زنده باد و مرده باد شان بلند شد. وقتی سردار سپه و اعضای دولت وارد شدند برایشان زنده باد گفتند و وقتی مدرس جلو سرسرای مجلس رسید، این بار دسته جمعی جملهٔ «مرده باد مدرس» را تکرار کردند. بعد که مدرس از پله ها بالا می رفت، بار دیگر جمعیت گفتند «مرده باد

* ملاقاتها و پیامها به روایت بهبودی:

۵ بهمن ۱۳۰۳: «مدرس که قرار بود شرفیاب شود به مناسبت گرفتاری که پیش آمد قرار شد دوشنبه قبل ازآفتاب شرفیاب شود» (ص ۱۹۹).

۱۴ بهمن ۱۳۰۳: «. . . دستور فرمودند به مدرس بگویم مذاکرات را به طور جدی تلقی نکنید تا روز پنجشنبه. . .» (ص ۲۰۲).

۳ فروردین ۱۳۰۴: «. . . به مدرس بگویم فردا برای نتیجه گرفتن ازمذاکرات به میدان تلگراف بی سیم بیاید. به مدرس گفتم اظهار داشت به حاجی آقا اسماعیل عراقی و حاجی مشیر معظم هم که آن جا بودند تأکید کرده ام فردا حتماً بروند. خودم هم سعی می کنم ان شاء الله شرفیاب شوم» (ص ۲۱۸).

۱۳ فروردین ۱۳۰۴: «حضرت اشرف فرمودند به کریم آقاخان بگویم فردا ساعت ۲/۵ یا ۳ بعد ازظهر یک دستگاه اتومبیل بفرستند برای مدرس. . .» (ص ۲۲۲).

۷ اردیبهشت ۱۳۰۴: «امروز دو ساعت قبل از ظهر مدرس را بردم به سعد آباد» (ص ۲۳۳).

۱۰ اردیبهشت ۱۳۰۴: «سهراب زاده یک دستگاه اتومبیل می خواهد که با مدرس برود تا کرج. به عرض رسید. اجازه فرمودند فقط برای مدرس اتومبیل داده شود» (ص ۲۳۴).

۲۱ اردیبهشت ۱۳۰۴: «. . . حضرت اشرف فرمودند به مدرس بگویم که وقت نزدیکی را معین کنید تا یکدیگر را ملاقات کنیم، به مدرس گفتم. اظهار داشت پس از یکی دو روز دیگر شرفیاب می شوم» (ص ۱۳۷).

۲۶ مهر ۱۳۰۴: «مدتی ست سید حسن مدرس هفته ای دو یا سه مرتبه صبح خیلی زود قبل از آفتاب به وسیلهٔ بنده شرفیاب می شود. . . پس از ملاقات درکالسکه ایشان را تا خانه همراهی می کنم. اکنون مدرس نقش اقلیت را بازی می کند. بنده محرمانه رابط بین حضرت اشرف و ایشان هستم. اغلب شبها بعد ازساعت ۱۲ پیغام می برم و صبح زود جواب را به عرض حضرت اشرف می رسانم. . . به علاوه واسطهٔ بیشتر آقایان روحانی و علما و وعاظ مثل حاج میرزا عبدالله واعظ نیز بنده می باشم» (ص ۲۴۷).

• علت اساسی استیضاح این بود که پس از قتل ماژور ایمبری کنسولیار امریکا در تهران، به هنگام عکسبرداری از سقاخانهٔ آقا شیخ هادی، سردار سپه در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و نظمیه ضمن دستگیری مظنونین واقعهٔ قتل ماژور ایمبری، عده ای از طرفداران مدرس را نیز گرفتار حبس و تبعید کرد. عکس العمل مدرس، استیضاح دولت بود.

مدرس»). مدرس رو به جمعیت کرد و گفت: «زنده باد مدرس! مرده باد سردار سپه!» و خود را به اطاق فراکسیون اقلیت رساند». مدرس بار دیگر از پنجرهٔ اطاق هم خطاب به تظاهر کنندگان عبارت «زنده باد مدرس، مرده باد سردار سپه» را تکرار کرد. این خبر به گوش سردار سپه رسید و او با تغیّر به جانب اطاق مدرس رفت، «دو حریف سینه به سینه مصادف شدند. اگر اشارات آقای محمود خان انصاری در کار وارد نمی شد، حتماً در این برخورد اتفاق ناگواری می افتاد...». سردار سپه از اهانت مدرس به خود، در صحن مجلس – بر طبق آیین نامهٔ مجلس – به رئیس مجلس شکایت برد. رئیس مجلس با یست آن را مورد رسیدگی قرار می داد. رسیدگی به این ماجرا به طول انجامید. ظهر شد. طرح استیضاح به عصر موکول گردید. مدرس و حائری زاده و کازرونی ازمجلس خارج شدند که به خانه های خود بروند. آنان در پشت مسجد سپهسالار مورد تعرض عده ای قرار گرفتند، سیلی ای به مدرس و چماقی به کازرونی زده شد. عصر در ساعت مقرر مجلس برای استیضاح منعقد شد. مؤتمن الملک رئیس مجلس نام استیضاح کنندگان را به ترتیب خواند. آنان در جلسه حاضر نبودند. به اسم ملک الشعراء رسید. وی برخاست و گفت با حوادثی که امروز روی داده است «رفقای من در آن اطاق نشسته، مرا فرستاده اند از مجلس استفسار کنم که با این وضع برای ما چه تأمینی در کار است که بتوانیم مطالب خود را بگوییم». چند تن در جواب ملک الشعراء مطالبی اظهار داشتند. بعد از تنفس وی اظهار داشت: من به رفقا مذاکرات مجلس را گفتم. آنها می گویند، با وضعیت حاضر، ما تأمین نداریم و استیضاح خود را مسکوت می گذاریم و از مجلس خارج شد... بالاخره سردار سپه تقاضای رأی اعتماد کرد و بالاتفاق رأی اعتماد به او دادند. عبدالله مستوفی نوشته است از صورت مجلسی که من تحت نظر دارم، معلوم نمی شود که وجیه المله ها، مانند مشیرالدوله و مستوفی الممالک و تقی زاده و دکتر مصدق و حسین علا هم در این جلسه حاضر بوده اند یا نه؟ ولی در هر حال رأی اعتماد به اتفاق آراء بوده است». «مَع هذا بعد از این استیضاح مسکوت عنه، در رفتار عمّال سردار سپه، چه در داخل و چه در خارج مجلس، نسبت به اقلیت، فی الجمله تعدیلی حاصل شد. سردار سپه هم در کابینه اصلاحی به عمل آورد... و بعد از چندی برای تمشیت کارهای لرستان سفری به آن جا کرده، مقدمات برهم زدن کمیتهٔ «قیام سعادت» را فراهم ساخت».[۴۳]

عبدالله مستوفی عبارتی را از قولِ مدرس نقل کرده است که حدود مخالفت و دشمنی وی را با سردار سپه آشکار می سازد: «البته خوانندهٔ عزیز توجه دارد که امّ الاسباب این نهضتِ ضد جمهوری مدرس بود، و بعد از کفن و دفن کردن جمهوری باز هم سلسله جنبان ضدیت

عمومی با سردار سپه بود...». او افزوده است در گفتگویی با مدرس، ازنکات مثبت سردار سپه با وی سخن گفتم، ولی درجواب من گفت: «سگ هر قدر هم خوب باشد همین که پای بچهٔ صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی خورد و باید از خانه بیرونش کرد».[۴۴]

*

به هنگام بررسی «ادعانامهٔ» سردار سپه علیه مدرس و خزعل و احمد شاه، به اسناد و مدارک دیگری نیز بر می خوریم که ظاهراً سردار سپه از وجود برخی از آنها آگاه نبوده و یا مطلع بوده ولی در سفرنامه از آنها یادنکرده است. در این اسناد می بینیم وقتی رئیس دولت، طغیان و نافرمانی خزعل را به مجلس گزارش داده و مجلس به اکثریت آراء اورا مأمور کرده است که خزعل را دفع یا مطیع سازد. زیرا حفظ تمامیت ارضی ایران و جلوگیری از تجزیهٔ منطقه نفتخیز خوزستان مطرح بوده است، مدرس به طور محرمانه، هم پیش از آن که رئیس دولت به اقدام نظامی دست بزند، و هم در حین اجرای عملیات نظامی علیه خزعل، در مجلس و در خارج از مجلس موانع متعدد در راه رئیس دولت به وجود می آورده و برای پیشبرد مقاصد خود حتی با احمد شاه و خزعل محرمانه مکاتبه می کرده، نماینده به نزد آنان اعزام می داشته و می کوشیده است با اتحاد با آن دو، رئیس الوزراء را از کار برکنار سازد. مدرس حتی از این هم قدم فراتر نهاده و چنان که در صفحات بعد خواهد آمد در مورد شاه ایران نیزمعتقد بوده است که اگر احمدشاه مرد میدان نباشد، ولیعهد را بایست جانشین او کرد، وچون ولیعهد هم مرد کاردانی نیست، ناصرالدین میرزا پسر مظفرالدین شاه را باید اول به عنوان ولیعهد و سپس به عنوان شاه وارد میدان کرد...

و اما این اسناد عبارت است از:

۱- **نامهٔ مدرس به شیخ خزعل در تیرماه ۱۳۰۳**- این نامه در حدود یک ماه پیش از استیضاحی که به آن اشاره کردم، و در حدود ۸ ماه پیش از حرکت سردار سپه از تهران به سوی خوزستان نوشته شده است. مدرس در این نامه اشاره کرده است که پیش از این نیز نامه هایی به خزعل نوشته بوده است. اینک نامه:

عرض می شود. ان شاء الله تعالی، مزاج عالی شریف قرین سلامت است. بحمدالله حال مزاجی حقیر هم، سلامت می باشد و علی رغم معاندین هنوز زنده هستم، و به قدر مقدور، وظایفی که به حقیر تحمیل شده، در انجامش غفلت نمی کنم. اختلافات و مناقشات روز به روز بیشتر می شود، و همان طوری که اطلاع دارید برای نابودی و مرگ حقیر جدیتهای بی اندازه می کنند و به تقدیرات خداوند عقیده مند نیستند. «ان الله قادر علی ما یشاء».

مطلب تازه ای ندارم، برای شما بنویسم گرفتاریهای مجلس فراغتی برای ما باقی نگذارده، و

زد و خورد با رضاخان اوقات حقیر را مشغول نموده است، که مجال زیادی برای اطالهٔ زریعه ندارم. البته جناب قوام الدوله شما را از جریانات مرکز مطلع می کنند، و مطالب لازمه را به جناب عالی تذکر داده اند. همان طوری که سابقاً درکاغذ ایشان چند سطری نوشته بودم، باید برای مراجعت شاه اقدامات مؤثری بشود. این نقشه، البته در این جا طرح ریزی شده است فقط این عمل باید با ملاحظه انجام شود.

من دو سه مرتبه این موضوع را به شما نوشته ام که اهالی تهران عموماً به شما بد نظر هستند و سوابق شما در مملکت خوب نیست، و همهٔ مردم نسبت به شما حس تنفر و انزجار دارند. علی هذا اگر خواسته باشید سابقهٔ شما فراموش شود، باید با کارهای خوب وعملیاتی که به درد مملکت و ملت بخورد، گذشته های خودرا جبران نمایید. امروز هم همان موقع است که به معرض امتحان درآمده اید، یعنی وجوه ملت و مشروطه خواهان حقیقی ازجناب عالی امتحان می کنند. البته این امتحان، اگر از آب درست بیرون آمد، قهراً تخفیف سیئات اعمال است که ممکن است گذشته های شما را جبران نماید و الا با حرف نمی شود مردم تهران را گول زد.

عجالةً این شخص که به ملاقات سرکار می آید شخص معتمد مطمئنی ست که کمال اعتماد را به او داریم، و هر چه بگوید ازقول ماهاست، و تماماً صحیح است و حقیقةً اگر حاضرید با فکر ما کمک باشید، موقعش رسیده است. البته عیبهای سیاسی آن را خود ما در مرکز شاید بتوانیم اصلاح کنیم. یعنی شما باید سعی کنید که شاه را به محمره وارد کنید، و اگر نخواست برگردد و یا نتوانست مراجعت کند، مملکت ولیعهد قانونی دارد و باید او روی کار بیاید و سیاست این قسمت البته حل می شود.

مقصود این است مطالب را نمایندهٔ ما به شما حالی خواهد کرد. آقای قوام لدوله هم مشروحاً می نویسد، و امیدوارم ان شاء الله الرحمن، مطالب و دستوراتی که به شما گفته می شود با ملاحظهٔ کلیهٔ مقرراتی که قوانین مملکت را لکه دار ننماید، به موقع عمل خواهید گذارد. و این یک نکته را هم البته در نظر بگیرید که سیاست بختیاریها مبتذل است، و چیزهای دیگری هم هست که فرستادهٔ ما جناب عالی را متوجه خواهد داشت. بیش از این زحمت نمی دهم.

وفقکم الله تعالی الاحقر حسن مدرس فی شهر ذی حجة الحرام ۱۳۴۲.

عبدالله مستوفی که این نامه را از کتاب تاریخ حسین مکی در کتاب خود نقل کرده است، با آشنایی، رفت وآمدها و گفتگوهایی که با مدرس داشته، صحت این نامه را با قید این که «انشاء، انشاء مدرس است» تأکید کرده است.[۴۵]

در این نامه، مدرس به چند موضوع مهم اشاره کرده است: نخست بدنامی فوق العادهٔ خزعل در تهران. بدین جهت از اوخواسته است گذشتهٔ خود را جبران کند تا وجوه ملت و

مشروطه خواهان حقیقی از گذشتهٔ وی صرف نظر کنند. «زد و خورد با رضاخان» اوقات مدرس را چنان مشغول کرده که قوام الدوله حامل نامه، جزئیات امر را به اطلاع خزعل خواهد رسانید. احمدشاه را باید برگردانید. شما باید او را به محمره وارد کنید، و اگر نخواست یا نتوانست به ایران بازگردد، ولیعهد قانونی او را باید روی کار بیاوریم. **نمایندهٔ ما مطالب لازم را به شما حالی خواهد کرد.** قوام الدوله هم مشروحاً به شما خواهد نوشت. **مطالب و دستوراتی که به شما گفته می شود با ملاحظهٔ کلیهٔ مقرراتی که قوانین مملکت را لکه دار ننماید باید به موقع اجرا بگذارید.** مطالب دیگری هم هست که فرستادهٔ ما با شما در میان خواهد گذاشت. به علاوه توصیهٔ مدرس به خزعل آن است که اقدامات او در چارچوب قوانین مملکت باید باشد تا مشروطه خواهان حقیقی به آن ایرادی نداشته باشند.

سؤال این است که نمایندهٔ مدرس که از نظر وی شخص معتمد مطمئنی بوده، و در نامه از وی نام برده نشده، کیست؟ آیا سید حسن خان زعیم عضو اقلیت بوده است که کاپیتان پیل، قنسول انگلیس در اهواز، در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۳، دربارهٔ او به وزیر مختار انگلیس در تهران نوشته بوده است: «وی در اسرار شیخ همه قسم دخالت داشته و فعلاً هم عامل مخصوص شیخ در تهران است. نظریات او سالم و او را نسبت به خودمان قابل اعتماد می دانیم».[۴۶] اگر این شخص زعیم نبوده است، به احتمال قوی یکی دیگر از اعضای اقلیت بوده است نه فردی خارج از اقلیت.

مستوفی نوشته است:

> اگرچه، تاریخ نامهٔ مدرس به شیخ خزعل شهر ذیحجهٔ ۱۳۴۲ و با سرطان ۱۳۰۳ برابر است، ولی ازخود نامه بر می آید که از مدتی پیش این مذاکرات جریان داشته، و از این که سردار سپه، سردار اسعد بختیاری را در ضمن وزرای خود پذیرفته بوده و بعد از استیضاح، به سمت خرم آباد مسافرت کرده است، چنین بر می آید که او هم از نقشه اجمالاً مسبوق بوده، و می خواسته است، به وسیلهٔ استمالت از سردار اسعد، از ورود بختیاریها به کمیتهٔ «قیام سعادت» مانع شده و به واسطهٔ مسافرت خود، قوای پادگان لرستان را برای حملهٔ به خوزستان آماده کند.[۴۷]

علاوه بر این نماینده که از وی نام برده نشده است، قوام الدوله عضو اقلیت نیز مأموریت داشته است به اصطلاح برنامهٔ براندازی سردار سپه را به تفصیل با شیخ در میان بگذارد. البته همان طوری که مستوفی متذکر گردیده است، پیش از فرستادن این نامه هم، قوام الدوله پیوسته شیخ را در جریان امور قرار می داده، و مدرس نیز نه فقط در نامهٔ قوام الدوله خطاب به خزعل چند سطری نوشته بوده است، بلکه پیش از نامهٔ مورخ تیر ۱۳۰۳، دو سه نامهٔ دیگر نیز به خزعل نوشته بوده است. موضوع مهم دیگر آن است که مدرس در نامهٔ خود

خطاب به خزعل تکلیف آیندهٔ سلطنت را در ایران نیز تعیین کرده بوده است که خزعل و کمیتهٔ «قیام سعادت» در درجهٔ اول باید سعی کنند احمد شاه را به محمره وارد نمایند، و اگر شاه نخواست یا نتوانست از فرنگ برگردد، ولیعهد، محمد حسن میرزا را باید جانشین وی کنیم و...

۲ — تلگراف شیخ خزعل به مجلس، احتمالاً در تیرماه ۱۳۰۳

ظاهراً خزعل پس از وصول نامهٔ مدرس، تلگراف زیر را از طریق سفارت ترکیه در تهران به مجلس شورای ملی مخابره کرده است که در مقالهٔ پیش نیز آن را نقل کرده ام. وی در این تلگراف، علاقهٔ خود را به مذهب مقدس اسلام، تأمین آزادی ملت و مملکت، استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت اعلام نموده و رئیس دولت را نیز با گستاخی مورد حمله قرار داده است:

از اهواز به تهران

توسط سفارت معظم دولت علیّهٔ اسلامیهٔ ترکیه مقیم تهران دامت شوکته ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیّدالله ارکانه.

بالاخره مظالم و تعدیات اسلام کُش آقای رضاخان سردار سپه و تجاوزات آزادی شکنانهٔ چهل ماههٔ مسبّب حقیقی کودتا، ما را وادار نمود که پس از آن همه مسالمت و خونسردی و تحمل و بردباری و مقاومت در مقابل تخطیات، نظر به اختلالاتی که در نتیجهٔ غرض ورزیهای بی موقع مشارالیه و آزو طمع نامحدود و جاه طلبی و حسّ سلطنت جویی و اقدامات و جسارتهای مملکت خراب کن او به عالم اسلامیت و قانون مقدس اساسی روی داده است، به نوبهٔ خود قیام کرده و قدم به عرصهٔ نهضت گذارده، تکلیف حتمیهٔ اسلامی و احساسات بی آلایش اسلامی خود را نسبت به جامعهٔ ایرانیان آزادی طلب انجام نماییم و مخصوصاً برای رفع هر گونه سوء تفاهمی که مبادا این قیام که به نام «قیام سعادت» خوانده می شود و این نهضت و جنبش اسلام پرستانهٔ ما را که صرفاً برای حفظ استقلال و مذهب مقدس اسلام و تأمین آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت است، تمرّد از اطاعت دولت جلوه دهند، این تذکر نامه را به وسیلهٔ آن سفارت دولت علیّهٔ اسلامی، به ساحت مقدس مجلس شورای ملی تقدیم می نماییم، که هیچ گاه سوابق خدمتگزاری و امتحاناتی را که در هر موقع نسبت به انقیاد و اطاعت دولت داده ایم فراموش شدنی نخواهد بود، و بهترین دلیل صدق دعوی و اثبات بیغرضی اطاعت و تمکین دوسالهٔ اولیهٔ کودتاست، که چون در بدو امر پردهٔ غفلت روی کار افتاده و مقالات و تردستی مبنای اقدامات اولیهٔ مشارالیه، حسب الظاهر ملت ایران را به اصلاحات اساسی و آتیهٔ درخشانی تطمیع و امیدوار کرده بود، لذا ما هم به نوبهٔ خود برای پیشرفت سعادت ایرانیان و ترقی و تعالی مملکت در مقابل احساسات

مصنوعی مشارالیه تسلیم شده و از قبول هر تحمیل استنکاف نکرده و نسبت به اوامر مرکزی از بذل مال و جان و هرگونه فداکاری و جدیتی، مضایقه و خودداری نمی نمودیم. ولی اینک که خوشبختانه یا بدبختانه از یک سال به این طرف حقایق امر مکشوف و معلوم شد که نیت سوء این شخص و همراهانش، و مبنای عقیدهٔ مشارالیه صرفاً روی اصول ثروت پرستی و سلطنت طلبی و دیکتاتوری و بالاخره اضمحلال لوای مقدس اسلام و پایمال کردن قانون محترم اساسی و مشروطیت است، و ما هم درمقابل این منظره های وحشتناک و مخاطرات قطعی که مذهب و مملکت و ملت را تهدید می نمود، به حکم حفظ حدود اسلامیت و بقای حقوق ملت و مملکت مقدم به این نهضت شده و شخص سردار سپه را یک نفر دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت شناخته و حاضر شدیم تا آخرین نقطهٔ توانایی و امکان به دفع این سمّ مهلک کوشیده، موجبات حفظ قانون اساسی مملکت و عظمت اسلام و آزادی هموطنان را فراهم سازیم، و در راه حصول نتیجه و پیشرفت مرام خود هم پس از فضل خداوندی و توجه ائمهٔ اطهار علیه السلام و معاودت دادن ذات اقدس اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنافداه، که استقرار قانون اساسی و استحکام مبانی مجلس شورای ملی مربوط به سایهٔ شاهانهٔ اوست، از بذل جان و مال مضایقه و خودداری نخواهیم داشت.[۴۸]

از متن این تلگراف چنین بر می آید که مدرس برنامهٔ عزل سردار سپه را به کمیتهٔ «قیام سعادت» واگذار کرده بوده است، بدین ترتیب که خزعلیان و قیامیون با یست احمدشاه را ازمحمره ولرستان، درمیان استقبال عشایر آن منطقه به تهران وارد کنند. این موضوع به صراحت در پیام مدرس به احمدشاه که در صفحات بعد خواهد آمد ذکر گردیده است.

خزعل در این تلگراف که به پشتیبانی مدرس و اقلیت مجلس مخابره کرده است، خود را مسلمانی تمام عیار، مشروطه طلب، معتقد به آزادی و قانون اساسی و مجلس شورای ملی و پیشرفت وسعادت و ترقی ایران وایرانیان معرفی کرده است که سرا پا دروغ است، و رئیس الوزراء را دشمن اسلام و قانون اساسی و آزادی هموطنان و شخص احمد شاه و...

تاریخ مخابرهٔ این تلگراف روشن نیست، ولی وزیر پست و تلگراف آن را موقعی در تهران به دست سردار سپه داده است که او همان روز از سفر لرستان و تخته قاپو کردن عشایر لر به تهران بازگشته بوده است، یعنی در تیرماه ۱۳۰۳، در حدود چهارماه پیش از ۱۳ آبان ۱۳۰۳ که وی از تهران به سوی خوزستان حرکت کرده است.

سردار سپه نوشته است پس از خواندن این تلگراف، نمایندهٔ سفارت انگلیس در همان روز اول ورودم به تهران به دیدارم آمد و «بدون مذاکرات مقدماتی، فوق العاده اظهار تأسف از وصول تلگراف خزعل نمود... و اظهار عقیده می کرد که با یک طرز خوشی این کار

[مسألهٔ خزعل] باید ترمیم شود که منجر به جنگ و جدال نگردد. می گفت: اینها دارای جمعیت خیلی زیاد هستند و مقاومت با آنها مشکل است...». جواب من به وی این بود که خزعل باید «از شرارت خود معذرت بجوید». مع هذا به امید این که کار بدون جنگ انجام شود چهار ماه تأمل کردم به دو دلیل یکی این که خزانهٔ دولت خالی بود و در بودجهٔ وزارت جنگ تدارک این جنگ پیش بینی نشده بود، دیگر آن که نمی خواستم به تحریک خارجیان، جنگی بین ایرانیان روی دهد. در ضمن قشون را برای جلوگیری از تجزیهٔ خوزستان آماده می کردم. «قریب چهارماه بر این مقدمه گذشت» تا این که «تلگرافی از یک نفر عرب مجهول الهویه که بالاخره نتوانستم هویت او را کشف نمایم به مجلس شورای ملی رسید که ضمن آن «معاودت شاه را از اروپا تقاضا نموده و ضمناً از سعایت من هم خودداری نکرده بود». تلگراف به اطلاع مجلسیان رسید، جلسهٔ خصوصی تشکیل دادند و اکثریت مجلس متزلزل شدند «من دیدم دیگر نمی توانم بنشینم و تماشاچی معرکه ها و تلقینات خارجی و داخلی باشم. رفتم به مجلس، تقاضای جلسهٔ خصوصی کردم و با حضور تمام نمایندگان تا درجه ای که سیاست اجازه می داد، مختصر اشاراتی به موضوع کرده، به همه تذکر دادم که بعد از این عملاً به رفع شر خزعل و خزعلیان اقدام خواهم نمود...».[۴۹]

برای آن که اهمیت سرکوبی عشایر لرستان و تخته قاپو کردن آنها، به عنوان مقدمهٔ لازم، برای «نجات خوزستان» روشن گردد، آراء سردار سپه و عبدالله مستوفی، و نیز نظر مخالف حسین مکی را در این باب نقل می کنم:

سردار سپه نوشته است:

سالیان دراز قوای مرکزی دولت قادر بر عبور از خط لرستان و ورود در آن سامان نبود. جنگهایی که بین نظامیان من و رؤسای عشایر متمرد در آن صفحه به وقوع پیوست تاریخی جداگانه دارد... من سرکوبی اشرار لرستان و تخته قاپو کردن آنها را از آن جهت وجههٔ همت خویش قرار دادم که بتوانم خط فاصل بین خوزستان و عراق را مفتوح نمایم، و خوزستان را که در تمام ادوار سلطنت قاجاریه لانهٔ ناامنی و قتل و غارت و یاغیگری و عدم اطاعت بوده است، امن و آرام سازم و به خودسریهای یک خائن وطن فروش که خود را امیر مستقل این خطه خوانده است خاتمه دهم. به مجرد این که حقیقت این نیّت بر دشمنان سعادت ملت ایران روشن شد... همهٔ منافقان گرد هم آمدند و شالودهٔ اجتماع مشؤوم و منحوسی را به نام کمیتهٔ «قیام سعادت» در خوزستان طرح کردند. اعضای کمیتهٔ مزبور که در رأس آنها شیخ خزعل واقع است قسمنامه ای تهیه و با مأمور مخصوص پیش شاه به پاریس فرستادند و او... حکم انعقاد کمیتهٔ مزبور را تجویز کرد...». «مقصود از این نقشه چیست؟ خیلی مختصر و مفید: استقلال معادن نفت جنوب و کوتاه کردن دست ایرانی از منافع

آیندهٔ آن». [۵۰]

مستوفی در اهمیت اقدام سردار سپه در مورد تخته قاپو کردن عشایر لرستان نوشته است:

... نزدیکترین راه خوزستان به تهران همین راهی ست که پهلوی مرحوم از میان کوههای لرستان به آن جا کشیده و به وسیلهٔ این شوسه، بروجرد را به خرم آباد و خرم آباد را به اهواز و اهواز را به آبادان و خرمشهر وصل کرده است. در ادوار قبل این راه وجود نداشت، و وجود ایلات لرستان در سر این راه هم، مانع بزرگی برای رابطهٔ شمال کشور با این ناحیهٔ زرخیز بود. از کوههای بختیاری هم ممکن بود به عربستان [خوزستان] بروند، ولی این راه هم در تصرف ایل بختیاری و به همین جهت بود که فرستادن قشون به عربستان [خوزستان] و اداره کردن آن جا برای دولت ایران جزو خواب و خیال به شمار می آمد... [۵۱]

ولی حسین مکی معتقد است که باز کردن راه لرستان و تخته قاپو کردن عشایر «کار انگلیسی ها» بوده است، همان طوری که احداث راه آهن جنوب به شمال هم کار آنها بوده است و...!

انگلیس ها نهایت درجه میل داشتند خط لرستان به خوزستان مفتوح شود و آنها بتوانند اولاً از نقشهٔ راه آهن استفاده نموده، در ثانی به وسیلهٔ حمل نفت به داخلهٔ ایران و تهران استفادهٔ مادی ببرند و جنگهای لرستان اصولاً روی همین فکر دور می زده است. در این جا سردار سپه خلط مبحث و مغالطه کرده است.

... مدرس از مسافرت سردار سپه به خوزستان بسیار مشوش و نگران بود و می خواست به هر کیفیتی شده اوضاع خوزستان و قیام سعادت را تحت کنترل و نظارت داشته باشد تا مبادا در این عملیات انگلیس ها با تبانی سردار سپه خوزستان را از ایران جدا نموده و دیگر کاری از دست ملت ایران ساخته نباشد... [!]

مدرس از ارتباط رضاخان باانگلیس ها به خوبی آگاه بود و می دانست که سردار سپه ساخته و پرداختهٔ آنهاست وبدون اراده و امر انگلیس ها مجاز نیست کوچکترین قدمی بردارد، به علاوه اگر هم بخواهد در مقابل انگلیس ها مخالفت و اظهار وجودی بکند قدرت و نیروی نظامی آن را ندارد. زیرا ازبودجهٔ مصوب ارتش به خوبی آگاهی داشت و می دانست که در آن موقع مجموع کل قوای نظامی ایران در تمام کشور هنوز به چهل هزار نرسیده است و نمی تواندبا خزعل و آن همه قوای بختیاری و عشایر و ایلات مبادرت به جنگ نماید. [۵۲]

۳ ــ پیام مدرس برای احمدشاه به پاریس، ۲۷ آذرماه ۱۳۰۳

مدرس به توسط عمال خود با احمد شاه در فرنگ، و محمد حسن میرزا ولیعهد در تهران

نیز در ارتباط تنگاتنگ بود و برای کوتاه کردن دست سردار سپه، برای شاه و ولیعهد نیز تکالیفی تعیین می کرد در حالی که هیچ یک از آن دو را نیز شایستهٔ پادشاهی نمی دانست.[۵۳]

حسین مکی در کتاب خود، دربارهٔ مأموریت رحیم زادهٔ صفوی از طرف مدرس برای مذاکره با احمدشاه در پاریس شرحی مفصل به نقل از کتاب اسرار سیاسی در راه سلطنت رضاشاه تألیف رحیم زاده صفوی نوشته است مشتمل بر چند قسمت که خلاصهٔ آن را که در این مقاله نقل می کنم:

الف — پیشنهاد بازگشت احمدشاه به ایران

رحیم زادهٔ صفوی (مدیر روزنامهٔ آسیای وسطی) در ۱۸ دسامبر ۱۹۲۴ [= ۲۷ آذر ۱۳۰۳، یعنی در زمانی که قشون ایران به فرماندهی سردار سپه به نزدیکی اهواز رسیده بوده است] از تهران به طرف پاریس حرکت کرد. مشارالیه حامل پیغامهایی بود از طرف مدرس که نقشهٔ معاودت سلطان احمدشاه به تهران در آن طرح شده بود تا چگونگی کمکهایی که باید از طرف امرا و خوانین و رؤسای ایلات و عشایر غرب در رسانیدن شخص پادشاه به تهران به عمل آید، به وسیلهٔ رحیم زادهٔ صفوی به اطلاع شاه برسد.[۵۳]

به علاوه او از طرف ولیعهد نیز جداگانه حامل پیامهایی برای شاه بود که در کتاب اسرار سیاسی ... نقل گردیده است.

ب — توطئهٔ عزل و توقیف سردار سپه

رحیم زاده صفوی در پاریس به احمدشاه اظهار داشته است:

... آقای مدرس پیشنهاد می نمایند که اعلیحضرت همایونی یا باید تصمیم به سلطنت بگیرند و این در صورتی ست که فداکاریهای بزرگ هم ضمیمهٔ آن باشد و تا همه جا ایستادگی فرمایند یا تصمیم به کناره گیری فرمایند. در آن صورت لااقل می باید منافع ملت ایران و حقوق خاندان قاجار را رعایت فرموده، سلطنت را به برادر خود واگذار نمایند و از فداکاریهای مالی نیز دریغ نفرمایند. رنگ شاه ازشنیدن قسمت اخیر سخن من تغییر کرد و با شتابی فرمود: مقصود از فداکاریهای بزرگ که باید ضمیمهٔ سلطنت من باشد چیست؟ عرض کردم: مقصود آن است که اعلیحضرت همایونی از راه عراق تشریف فرمای ایران شوند و در حدود پشتکوه گروهی از امرا و سران عشایر که موکب ملوکانه را استقبال خواهند کرد توقف می فرمایند و در همان جا مقدمات عزل سردار سپه و اعلان عزل او و اجرای این امر فراهم خواهد آمد...[۵۴]

... من عرض کردم: آقای مدرس مطمئن است که هرگاه ما بتوانیم تا دو میلیون تومان اعتبار در دست داشته باشیم به مجرد ورود اعلیحضرت همایونی به پشتکوه یک قوهٔ عشایری آماده خواهید یافت و

از این اعتبار کسر و نقصان آن قوه جبران خواهد شد... همچنین آقای مدرس شخصاً از چند تن از افسران و فرماندهان ارتش قول گرفته است که وقت لزوم وفاداری خود را نسبت به اعلیحضرت ثابت کنند. آن قدر مسلّم است که امروز قوهٔ قوی و پشتیبان اصلی سردار سپه قشون ایران نیست بلکه شهربانی تهران است، هرگاه در موقع لزوم شهربانی از دست عوامل سردار سپه گرفته شود از میانهٔ افسران گارد مخصوص سردار سپه کسانی هستند که به توقیف او اقدام می کنند...[۵۵]

۴ — طرح مدرس برای بقای سلطنت قاجاریه

حسین مکی نوشته است مدرس برای بقای حکومت قاجاریه نقشه های دور و درازی داشت. به نظر نویسندهٔ این سطور ظاهراً فقط برای آن که شاه مملکت آلت فعلی در دست او باشد.

پس از حادثهٔ جمهوری و شکست بزرگی که نصیب سردار سپه شده بود و موقعیتی که به دست دربار و مدرس افتاده بود، مدرس می خواست ولیعهد بهتر و بیشتر بتواند با دشمن قوی پنجه مبارزه نماید. ولی طبیعی بود که عدم آشنایی و ارتباط او به امور سیاسی و مردم و به علاوه نداشتن وسیله و پول و قدرت هیچ گونه موفقیتی نمی توانست نصیبش گردد. مدرس هم که با شخص محمد حسن میرزا و احمد شاه باطناً علاقهٔ زیادی نداشت ولی از نظر مخالفت با سردار سپه میل داشت قاجاریه را تقویت کرده باشد از این که شاه ترسیده به ایران نمی آمد و محمد حسن میرزا هم اغلب به عیاشی وقت خود را می گذراند به فکر افتاده بود که احمد شاه و محمد حسن میرزا را هر دو کنار گذارده از سلسلهٔ قاجاریه شخص دیگری را که لایق تر و فعال تر باشد به تخت بنشاند تا بتواند در مبارزه با سردار سپه موفق و پیروز گردد. مدرس با عده ای از همفکران خود این موضوع را طرح کرده بود... و بالاخره از افراد خانوادهٔ قاجاریه ناصرالدین میرزا پسر مظفرالدین شاه را بهتر از سایرین تشخیص داده این طور در نظر گرفتند که بدواً احمدشاه از سلطنت استعفا داده محمد حسن میرزا به مقام سلطنت برسد، و محمدحسن میرزا هم پس از رسیدن به سلطنت، ناصرالدین میرزا را به عنوان ولیعهد معرفی کرده به اروپا برود، و پس از مسافرت او زمام امور به دست ناصرالدین میرزا افتاده، در صورت ضرورت محمد حسن میرزا هم استعفا داده و ناصرالدین میرزا به سلطنت برسد... از همان روزهای اولیه که ناصرالدین میرزا شروع به عمل و ملاقات اشخاص نمود، در اثر یکی دو اشتباه کوچک قضیه کشف و شهربانی او را تحت نظر قرار داد و گویا پیغام تهدید آمیزی هم از طرف سردار سپه به او داده شد. این شاهزادهٔ راحت طلب دید برای او صرفه ندارد لهذا از میدان در رفته....[۵۶]

۵ — حملات مدرس به سردار سپه در مجلس شورای ملی

مدرس در جلسهٔ ۱۰ عقرب [آبان] ۱۳۰۳ مجلس، ضمن تظاهر به دوستی با سردار سپه:

«... به خدایی که مرا خلق کرده است من سردار سپه را از اکثر شما بیشتر دوست می دارم...»، به انتقاد از وضع مملکت پرداخت بدین شرح که

تقریباً از زمان دولت افشاریه تا به حال که امروز باشد مملکت ایران چنین وضعیت ناگواری نداشته است. این مدعای من است...». وی در همان جلسه گفت: «... اما می خواهم عرض کنم، هرچه می خواهید بگویید بگویید. امروز اثری از آن مشروطه نیست (همهمهٔ نمایندگان) خیال می کنم شما از کسی ملاحظه دارید. به خدایی که مرا خلق کرده است من سردار سپه را... دوست می دارم. این حرفها را بگذارید... می خواهیم بفهمیم که امروز... ادارهٔ مشروطهٔ ما کدام اداره است؟ این مجلس ما مشروطه است؟...[۵۷]

در جلسهٔ ۱۹ عقرب [آبان] آقا شیخ محمد علی طهرانی از نمایندگان اکثریت به طور ضمنی در جواب مدرس گفت:

«آنچه شنیده ام حتی در زمان ناصرالدین شاه هم قوهٔ نظامی آن طور که باید و شاید به خوزستان نرفته بود...»، «بالجمله شیخ خزعل رئیس یک ایل پس از این که اوضاع سپاه ایران تغییر کرد و از آن صورت بی نظامی به صورت انتظامی درآمده و دید حکومت حکومت مرکزی شده است حکومت حکومت ثابت است حکومت حکومت قدرت است... درصدد برآمد که اساس قدرت و قوّت مرکزی را منهدم کند...». «از آن روزی که این اقدام شد شیخ خزعل شروع کرد به مخالفت کردن و کم کم تجاوز کرد و رسماً تلگراف کرد که من بر ضد شخص سردار سپه هستم و از این جهت قیام می کنم یک همچو تلگرافی کرد. در حالتی که اگر او خیال یاغیگری نداشت، اگر بر این دولت اعتراضاتی داشت باید مستقیماً از مجلس شورای ملی بخواهد... مجلس در این باب جلسهٔ خصوصی کرد و در آن جا مذاکراتی شد. دولت محض این که خونریزی واقع نشود... از این جهت دو ماه با شیخ مذاکره شد و شیخ متقاعد نشد و رسماً امروز وارد شده است در یک عملیاتی که ملت ایران از آن عملیات متنفر است». وی آن گاه افزود: «من به نام ملت از طرف شخص خودم و به واسطهٔ خاطر این که نماینده هستم و اگر آقایان هم با من همراهی دارند البته با من هم آواز خواهند شد به نام ملت ایران و به نام استقلال مرکزی ایران و... به نام حکومت مقتدرهٔ ایران و به نام ایرانیت از شیخ اظهار تنفر می کنم و شیخ را مستحق مجازات می دانم...».

مدرس به او جواب داد: «خوب بود به نام موکلین خودتان می فرمودید».[۵۸]

در جلسهٔ ۱۰ قوس [آذر]، هنگامی که وزیر مالیه مادهٔ واحدهٔ زیر را دربارهٔ بودجهٔ وزارت جنگ با قید فوریت پیشنهاد کرد:

مادهٔ واحده — وزارت مالیه مجاز است بودجهٔ وزارت جنگ را از قرار سالی نُه میلیون و دویست هزار تومان به اقساط متساویهٔ دوازده گانه تا آخر هذه السنه بپردازد،

اقلیت به مخالفت با آن پرداخت. زعیم: علی الحساب برای یک ماه تصویب شود. حائری زاده: این بودجه زیاد است. «در وزارت جنگ اسراری ست که ما نمی توانیم به آنها دسترسی پیدا کنیم...». مدرس: «ما از خدا می خواهیم صد هزار قشون داشته باشیم و بیست میلیون هم خرج قشون کنیم... مخارج قشون ما ماهی یک کرور است و الان هرچه زیادتر گرفته می شود خرج مارشال ها می شود و ما [من] مخالفم با مارشال... مارشال در مملکت جنگ نمی کند. قشون ما هزار مارشال دارد و من مخالفم با قشونی که هزار مارشال داشته باشد».

وزیر فوائد عامه به مدرس جواب داد:

... آقا فرمودند که قشون ایران هیجده هزار نفر است ولی بنده ناچارم که در پشت این تریبون تکذیب کنم. مدرس - خیر، تکذیب نکنید. وزیر فوائد عامه - دولت ایران امروز دارای چهل و دو هزار قشون است و خیال می کنم مقتضی نباشد قوای مملکت را این قدر ضعیف قلمداد بکنید. امروز دولت ایران دارای چهل و دو هزار قشون است. اگرچه در هیچ یک از ممالک دنیا معمول نیست که اسرار قشونی و تشکیلات آن را به معرض اطلاع عامه بگذارند و ترتیبات قشون یکی از مواردی ست که باید مستور نمایند... .

وی همچنین گفت:

«... ولی حقیقةً تصور نمی کردم که امروز در موقعی که قشون ایران برای حفظ مصالح و منافع ایران دارد خدمتگزاری و جان فشانی می کند، در این مجلس یک صدایی هم بلند بشود که این بودجه برای قشون زیاد است... اگر آقای حائری زاده مایل بودند که از جزئیات بودجهٔ وزارت جنگ مطلع شوند ممکن است قبول زحمت کرده به کمیسیون بودجه تشریف ببرند و قلم به قلم از خرج نُه میلیون و دویست هزار تومان مطلع بشوند...». «دولتی که می خواهد راه ترقی را بپیماید و مانند ممالک متمدنه می خواهد ترقی کند اقلاً این قدر باید قادر و توانا باشد که به اصول ملوک الطوایفی خاتمه دهد و یاغیان و سرکشان را با شمشیر و سرنیزه معدوم کند....»[۵۹]

سرانجام مادهٔ واحده با ۷۷ رای در برابر ۲۴ رای کبود به تصویب رسید.

مدرس در همین روز پس از تصویب بودجهٔ وزارت جنگ درجلسهٔ علنی، شدیدترین حملات را در جلسهٔ سرّی به شخص سر دارسپه کرد، و او را درختی خواند که چند سال پیش اجانب کاشته اند، و امروز با عزیمت وی به خوزستان می خواهند از درختی که کاشته اند، میوه اش را بچینند. وی در آن جلسه گفت: چرا رئیس دولت پیش از عزیمت به خوزستان با من و همکاران من در اقلیت مشورت نکرده است. «اگر اقداماتی که سردار سپه می کند، با فکر خودش یا اجانب باشد، خلاف مصالح مملکت است». «چرا در این موقعی که یادداشت مصممی از طرف انگلیسی ها به دولت داده شده [اشاره به دو یادداشت

سفارت انگلیس به وزارت خارجه که شیخ خزعل تحت الحمایهٔ ماست و...]، **دولت به مجلس مراجعه نکرده یا اقلاً به کمیسیون خارجه اطلاع می داد. خودسرانه چرا یادداشت را رد کرده اند؟ اگر عواقب وخیمی ایجاد شود که قطع دارم خواهد شد مسؤولیت به عهدهٔ کیست...»**[۶۰]

روزدهم آذر که مدرس و یارانش با بودجهٔ وزارت جنگ مخالفت کردند و مدرس سردار سپه را مأمور اجانب خواند، روزی ست که سردار سپه به لنگیر در نزدیکی اهواز رسیده بوده است و شیخ خزعل طی تلگرافی خطاب به «مقام منیع حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا دامت عظمته» در برابر سردار سپه سر تسلیم فرود آورده و «بقای آن وجود مبارک را برای سرپرستی ایران و ایرانیان از خداوند خواستار» شده و تقاضا کرده بوده است چون به علت ضعف مزاج قادر نیستم در هندیجان شرفیاب شوم، اجازه فرمایید «برای هدایت راه یکی از فدوی زادگان را به حضور مبارک بفرستم...»، و سردار سپه بدین شرح به او جواب داده است:

> تلگراف شما را در لنگیر، قرارگاه اردو، دیدم. چون من به طرف ده ملا حرکت می کنم، به طوری که درخواست کرده اید یکی از پسرهای خود را به ده ملا نزد من بفرستید. لنگیر - قرارگاه اردو. دهم قوس.[۶۱]

پس از پیروزی سردار سپه و نجات خوزستان، خزعل، آن «رعیت یاغی»، که از سوی مدرس و احمدشاه و دولت انگلیس پشتیبانی می شد تلگراف زیر را به مجلس شورای ملی مخابره کرد:

> از اهواز تهران
>
> ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیّدالله ارکانه
>
> با یأس کاملی که حاصل شده بود، و امیدواری که فعلاً به مراحم بندگان حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا دامت عظمته حاصل گشته، مخصوصاً عفو و اغماضی که از پیشامدهای گذشته فرمودند، حقیقةً لازمهٔ بزرگواری و سرپرستی را فرمودند، و بنده قلباً از وقعاتی که به واسطهٔ فساد مفسده جویان پیشامد کرده بود، اظهار ندامت و تأسف می نمایم، و بر عهدهٔ تمام خدمتگزاران واقعی و ایرانیهای وطن پرست است که قدر وجود حضرت معظم له را دانسته و سرپرستی ایشان را درتمام مملکت به جان و دل خریدار باشند. بنده که اباً عن جدّ، خدمتگزار به دولت متبوعه بوده و تمام مفاخرت خود را در ایران پرستی و خدمت به دولت می دانم، از مراحم معزّی الیه فوق العاده شکرگزار، و خداوند جزا بدهد مفسدین را که وسایل فتنه و فساد را در مملکت فراهم و اسباب بدنامی اشخاص خدمتگزار می شوند. مخصوصاً به عرض نمایندگان

محترم می رسانم که مرحمت و توجه حضرت اشرف اسباب افتخار بنده را فراهم کرده، و امیدوارم تا زنده ام درخدمتگزاری به شخص شخیص ایشان غفلت نورزم و استظهار دارم که مملکت هم به وجود مقدس حضرت معظم له متنعّم شوند.[۶۲]

ظاهراً این همان تلگرافی ست که سردار سپه دربارهٔ آن نوشته است «در مجلس، برای مزدوران او، اثر بمب کرده بود، مثل عمارتی که ستونش را بکشند پریشان و منقلب شده بودند...».[۶۳]

خزعل پس از مخابرهٔ این تلگراف، تقاضای شرفیابی کرد:

بالاخره به خزعل وقت دادم، که فرداساعت ده بیاید.

موقعی که درایوان جنوبی عمارت قدم می زدم، وارد شد. فوراً به پای من افتاد و بوسیدن گرفت. او را بلند کردم و استمالت نمودم.

سن این شخص در حدود شصت و پنج، قیافه اش تاریک و چهره اش پژمرده و لبهایش بار گرفته و چشمانش مایل به زردی بود. آثار یک نفس پروردهٔ عیاش و تنبلی را در لوح چهرهٔ خود منعکس داشت. اما در نطق و مذاکره و چاپلوسی خیلی طلیق و زبردست و ماهر بود. شعلهٔ الکل و ضعفی که ازافراط در بعضی اعمال ظهور می کند در چینهای صورتش خطوط ترحم انگیزی رسم کرده بود... خلاصه از دیدن این روی و این چشمی که در میان عمامهٔ مصنوعی سبز درخششی شبیه به نور دیدهٔ افعی افسرده از سرما، بیرون می فرستاد، کاملاً فهمیدم که چرا ما اسیر یک کشتی جنگی نشدیم! چرا در صحرای لنگیر به خاک نیفتادیم، و چرا در اهواز هدف گلوله واقع نگشتیم؟...

او گفت: من مردی پیر و مریضم و قدرت جسارت نداشتم. مرا بر این گماشتند و محرک شدند. اکنون پوزش می طلبم و عفو می خواهم. مِن بعد، نوکر صدیق دولتم، و اقرار کرد که از حقایق اوضاع کورو کر و جاهلانه آلت دست مفسدین بوده است...

بیش از این مجالی برای اصغای گفتار او نداشتم و گفتم: «برو، مطمئن باش که نه طمع به مال و نه قصدی به جان و آبروی تو دارم و به هیچ وجه در صدد افنای تو نیستم. به یک شرط که مِن بعد خود را ایرانی بدانی و چشمت به طرف تهران باشد نه جای دیگر... اگر بعدها رویهٔ سابق را ادامه بدهی، تنها مجازات تو اعدام است. برو».[۶۴]

*

نقش دولت انگلیس در ماجرای خوزستان

در صفحات پیش، از کوشش مدرس و خزعل و احمدشاه برای جلوگیری از موفقیت سردار سپه و نجات خوزستان سخن گفته شد، ولی اگر از اقدامات دولت انگلیس در این

باب چیزی ننویسم به یقین حق مطلب ادا نشده است، گرچه به بعضی از آنها پیش از این اشاره شده باشد.

در همان روزی که سردار سپه از لرستان به تهران بازگشت، و وزیر پست و تلگراف، تلگراف خزعل را خطاب به مجلس شورای ملی به دست او داد، نماینده انگلیس هم که به دیدن وی رفته بود، بی مقدمه، از تلگراف خزعل اظهار تأسف کرد و به صراحت گفت که جنگ با خزعل و قیامیون مصلحت نیست، چون عدهٔ آنها زیاد است و در موقع جنگ ممکن است به لوله های نفت خساراتی وارد شود. پس بهتر است کار به خوشی انجام شود. پاسخ سردار سپه به وی آن بوده است که: «**چاره ای نیست جز آن که خزعل رسماً تلگراف خود را تکذیب نماید و از شرارت خود معذرت بجوید، و الا شخصاً به خوزستان عزیمت کرده و گردن او و همراهانش را خواهم کوبید**».[۶۵]

پس از این ملاقات، به مدت چهار ماه نمایندگان انگلیس در تهران با وعد و وعید با سردار سپه ملاقات کرده اند. در ۱۳ آبان ۱۳۰۳ شارژدافر انگلیس در تهران، در ملاقات خود با سردار سپه، تلگراف قونسول محمره را به وی ارائه داده که در آن نوشته شده بوده است: «او دیگر مأیوس است که بتواند هواداران خزعل را متفرق کرده و یا از معذرت و غیره صحبتی به میان آورد».[۶۷]

سردار سپه در همان روز از تهران به مقصد خوزستان حرکت کرد. چون به اصفهان رسید، وزیر خارجه از تهران در مخابرهٔ حضوری به وی اطلاع داد که شارژدافر انگلیس به وزارت خارجه آمده و از عزیمت ناگهانی سردار سپه اظهار تأسف کرده و گفته است تقاضا کرده بودیم که «قشون دولتی از زیدون به سمت محمره پیش نرفته، تا سه روز دیگر سرپرسی لرن [وزیر مختار انگلیس] وارد بغداد شده، شاید ملاقاتی با شیخ محمره نموده این قضایا به نحو خوشی مطابق میل دولت خاتمه یابد...».[۶۸] سردار سپه جواب داده است: «چون نمی خواهم اسباب رنجش سفارت فراهم آید، این است که تا ورود سرپرسی لرن و مشاهدهٔ نتیجهٔ اقدامات او به کلیهٔ قوا امر دادم تا دو هفته تعرض را به تأخیر بیندازند...».

در همین روز، در تلگرافخانهٔ اصفهان قونسول انگلیس تقاضای ملاقات کرد. او «ورود مرا به اصفهان با نگرانی و احتیاط تلقی کرد و تا یک درجه اظهار خوف و هراس نمود که از اصفهان جلوتر نروم... [و] به تهران بازگردم».[۶۹]

شب ۱۷ آبان سردار سپه تلگراف دیگری از وزیر خارجه دریافت کرد بدین مضمون که شارژدافر انگلیس در تعقیب مذاکرهٔ قبلی خود، به نقل از قونسول انگلیس در اصفهان اطلاع داده است که حضرت اشرف به وی گفته اند:

« به ملاحظات نظامی و نظر به این که هر دقیقه خطر آمدن برف هست نمی توانم دیگر قشون را در چهار محال نگاه دارم و ناچار قشون باید از چهار محال تجاوز نماید. شارژدافر اظهار داشت که حضرت اشرف... در این مدت خیلی حوصله نشان دادند. و البته اگر در این موقع عجله بشود اثر خوبی در لندن ندارد». سردار سپه نوشته است: «چون به آهنگ این صحبتها و مواعید آشنایی کامل داشتم، تکلیف خود را در این تشخیص دادم که اصولاً به این تلگراف جواب ندهم و به جای هر صحبتی فقط عقاید خود را تعقیب نمایم و عملی تر سازم...».[۷۰]

گزارش تلگرافخانهٔ اردوی زیدون حاکی از آن است که «ازساعت یازدهٔ صبح جنگ شروع شد... چندین قلعه و برج به تصرف قوای نظامی در آمد». عصر نیز جنگ ادامه داشت و «در نتیجه خزعلیان تمام فراری، تلفات زیاد و چند نفر اسیر... یک نفر نظامی و یک نفر چریک هم زخمی شده».[۷۱]

خزعل به سردار سپه با عنوان « آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزراء دامت عظمته» تلگراف کرد و در آن از کارهای گذشتهٔ خود اظهار تأسف نمود. ولی به علت آن که ژنرال قونسول انگلیس در بوشهر واسطهٔ مخابرهٔ این تلگراف بوده است، سردار سپه در تلگرافی خطاب به ژنرال قونسول انگلیس در بوشهر نوشته است: « ... اتباع داخلی نباید در امورات مربوط به خود موجبات زحمت نمایندگان محترم خارجه را که قانوناً ممنوع از مداخلات هستند فراهم آورند... جوابی هم که لازم بوده قبلاً به تلگراف مستقیم به مشارالیه داده ام».[۷۲]

جواب سردار سپه به تلگراف خزعل این بوده است:

«معذرت و ندامت شما را می پذیرم به شرط تسلیم قطعی».[۷۳]

از هیأت دولت تلگرافی رسید که در جلسهٔ سرّی مجلس دربارهٔ خوزستان صحبتهایی شده که «در تهران شهرت داده و آژانس رویتر این خبر را منتشر نمود که سفیر انگلیس سرپرسی لرن از جانب دولت متبوعهٔ خود مأموریت دارد که در بوشهر فیما بین من و خزعل ترتیب ملاقاتی فراهم کند و بین او را با من صلح دهد». که « با کمال تأثر و تغیّر این خبر را تکذیب کردم و امر دادم وزیر مالیه که در غیاب من متصدی کفالت مقام ریاست وزراء بود، خبر مزبور را رسماً در جراید پایتخت تکذیب نماید» و تلگرافی نیزدر این باب خطاب به وزیر مالیه مخابره نمودم.[۷۴]

ژنرال قونسول انگلیس در شیراز از من وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. متوجه شدم که عصبانی ست.

بعد از نشستن، بلافاصله مراسله ای به دست من داد و گفت «وزیر مختار انگلیس از بغداد مخابره

کرده و مأموریت داده است که در شیراز تبلیغ کنم». در ضمن مطالعه اظهار نمود که علاوه بر رسانیدن این مراسله، مأموریت دیگری نیز به من داده اند... [که] «چون خزعل رسماً تحت الحمایهٔ دولت انگلیس است، و ما مجبوریم از تحت الحمایهٔ خود قویاً مواظبت و محارست کنیم، ناچاریم که با شما نیز به طور رسمی وارد مذاکره شده و ازورود شما جلوگیری و از ورود قوای نظامی شما به خاک خوزستان ممانعت کنیم. انگلیس در خوزستان علاوه برموقعیت سیاسی، وضعیت خاصی دارد...» اگر در این لشکرکشی لوله های نفت صدمه ببیند مسؤولیت مستقیم آن متوجه دولت ایران و شخص شما خواهد گردید و ما مجبور به مدافعه و مداخله خواهیم شد.

سردار سپه جواب داده است اگر خساراتی به لوله های نفت وارد شود من مسؤولیت پرداخت غرامت را به عهده می گیرم. اما

راجع به مذاکراتی که کردید، من جداً اعتراض می کنم و تذکر می دهم که اگر مِن بعد به این لهجه و به این طرز با من طرف گفتگو بشوید، ترجیح خواهم داد که رشتهٔ مناسبات خود را با تمام مأمورین دولت انگلیس پاره کنم. خوزستان یکی ازایالات ایران است و خزعل یک نفر رعیت ایران. اگر او خود را تحت الحمایه معرفی کرده خائن است و من نمی توانم دراین قبیل موارد لاقید باشم. لهذا اجازه نمی دهم که درحضور من این طور صحبت بشود...». «برای این که به او حالی کرده باشم که تندی و عصبانیت و تمام مأموریتها و یادداشتهایی که او حامل است به قدر بال مگسی مرا وا پس نمی نشاند، درحضور خود قونسول، امیر لشکر را احضار کردم و با این که خیال داشتم سه روز دیگر در شیراز مانده و استراحتی بکنم، امر به حرکت دادم و گفتم تمام همراهان را مسبوق نمایند که فردا صبح به طرف خوزستان خواهیم رفت...».[۷۵]

سردار سپه سپس تلگراف زیر را به تهران مخابره کرد:

ارکان حرب کل قشون

به طوری که اطلاع دارید تصمیم من از تهران این بود که مستقیماً به جانب خوزستان عزیمت نمایم. از ورود به شیراز که تصادف با وصول تلگراف انقیاد خزعل شد، مقصود من از صدور جواب دائر به تسلیم قطعی مشارالیه این بود که او را روانهٔ تهران نموده، خود بدون جنگ و عدم اتلاف نفوس به مرکز خوزستان رهسپار شوم. اینک نظر به این که عدم وصول جواب اعلامیهٔ مزبور زیاده بر این توقف مرا در شیراز متضمن نتواند شد، لهذا امروز از شیراز به طرف فرونت حرکت می نمایم که از آن جا با اردو رهسپار محمره شوم. فرمانده کل قوا، ۴۱۴۵.[۷۶]

بار دیگر وزراء از تهران تلگراف کردند که «خبر رویتر راجع به قضیهٔ خوزستان در جراید امروز منتشر شد» که رئیس الوزراء و شیخ در بوشهر به میانجیگری وزیر مختار انگلیس ملاقات خواهند کرد. جواب دادم: «... وزارت خارجه رسماً خبر مزبور را تکذیب

نماید». [۷۷]

سردار سپه روز ۲۶ آبان به بوشهر وارد شد

«روز بعد از ورود، ژنرال قونسول انگلیس مقیم بوشهر و مستر هاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس به دیدن من آمدند...»، به عکس مأمورین انگلیس در اصفهان و شیراز، «با چهرهٔ خندان و گشاده و ملایمت فوق العاده آمدند و نشستند. بدواً از ملاقات من و از ورود من کمال مسرت را اظهار داشتند... مثل این که هیچ اتفاقی نیفتاده و از خیال من و مقدمات امر و مذاکرات همکاران خود ابداً اطلاعی ندارند... گفتند: «مستر لرن وزیر مختار هم که این اوقات در بغداد است، بسیار اشتیاق ملاقات دارد و مایل است قبل از مراجعت به تهران شما را ببیند». من هم با خونسردی تمام گفتم: «ممکن است به ملاقات من بیایند، اما نه در بوشهر». گفتند: «پس در کجا اجازه می دهید؟» گفتم: «در زیدون یا اهواز یا محمره منتظر ایشان خواهم بود. خلاصه این که جز در اردوگاه یا سایر مراکز رسمی خوزستان از پذیرفتن ایشان معذورم...». [۷۸]

پیش از حرکت از بوشهر تلگرافی از رئیس ارکان حرب کل قشون به دست سردار سپه رسید که در آن متن تلگراف وزیر مختار انگلیس خطاب به وزیر خارجه نقل شده بود:

«... یقین دارم اگر وضع بدون تغییر بماند، نتیجهٔ منظور حاصل خواهد شد. به واسطهٔ پیش رفتن قوای دولتی در خط غربی بهبهان و زیدون و بندر دیلم که حضرت اشرف وعده فرموده بودید، کار دوستدار خیلی مشکل شده است. در سویره و جیری فیما بین قشون ایلجاری با کمک قشون دولتی و ایلات هوادار خزعل و بختیاری تصادماتی واقع، متأسفانه منجر به تلفات جانی طرفین شده است. چون اماکن مزبوره چهار فرسخی ایلش طرف غربی خط فوق الذکر واقع است مسلّم است که تجاوز از طرف هواداران خزعل و بختیاری نبوده است. باید همچو تصور کنم که این کار بدون اجازهٔ بندگان حضرت اشرف بوده است. بنا براین صمیمانه خواهشمندم احکام اکیده برای فرماندهان محلی صادر فرمایند که به کل در خط بهبهان و بندر دیلم بمانند. هرگاه پیش از این از خط مزبور پیش بروند و مصادمه واقع شود، شکی نیست که نتایج بسیار وخیمه داشته و باعث منازعه خواهد گردید...». وزیر خارجه عرض می کند منتظر دستور و امر مبارک هستم. رئیس ارکان حرب کل قشون سرتیپ امان الله نمره ۳۷۶۷. [۷۹]

سردار سپه برای آن که در جنگ خوزستان بیگناهان کشته نشوند ابلاغیه ای به دو زبان فارسی و عربی صادر کرد که با هواپیما در خوزستان پخش شد. در این ابلاغیه نوشته شده بود که «من در خوزستان جز شخص خزعل دیگری را مقصر نمی شناسم و تا زمانی که اعلان یورش داده نشده هر یک از اتباع خزعل هم بیایند و پناهنده به قشون شوند من از تقصیر سابقهٔ آنها صرف نظر می کنم...». [۸۰]

سردار سپه در ۵ آذر به بندر دیلم رسید. در این بندر هیأت وزراء تقاضای مخابرهٔ حضوری کردند. گفتند انگلیس دو یادداشت شدید اللحن به وزارت خارجه یکی صبح و یکی عصر تسلیم نموده و در آن به تحت الحمایه بودن شیخ خزعل تصریح کرده اند. پاسخ سردار سپه این بوده است: «... همین قدر تذکر می دهم که من این قبیل مراسلات و مکاتیب را نمی توانم در کابینهٔ خود ضبط و ثبت نمایم». آنها را به سفارت انگلیس برگردانید.[۸۱]

در این ضمن تلگراف تسلیم خزعل از طریق بوشهر به سردار سپه رسید که به آن جواب داده شد.[۸۲] چنان که پیش از این اشاره گردید خزعل در تلگراف دیگری به سردار سپه اطلاع داد: به علت ضعف مزاج «یکی از فدوی زادگان را به حضور مبارک می فرستم که برای تعیین شرفیابی از بندگان حضرت اشرف عالی اخذ دستورات بنماید...»[۸۳] به تلگراف خزعل نیز جواب داده شد که «... تصویب می کنم که با همان وسیلهٔ جهاز به اهواز عزیمت نمایید. من هم چون خط سیرم از اهواز است، و بدواً به آن جا خواهم آمد، در همان جا مرا ملاقات خواهید نمود».[۸۴]

سرانجام خزعل تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره کرد که آن را نقل کرده ام و بعد به حضور سردار سپه شرفیاب گردید.[۸۵]

پس از تسلیم خزعل و ورود سردار سپه و قشون ایران به اهواز، نمایندگان خارجه مقیم اهواز به دیدار سردار سپه رفتند. «قونسول انگلیس هم وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. آمد و در ضمن تذکر داد که سرپرسی لرن وزیر مختار نیز با طیاره به اهواز رسیده اند و به دیدن خواهند آمد».[۸۶]

سردار سپه بعد به بازدید نمایندگان خارجه رفت:

> ازجمله در منزل قونسول انگلیس، سر پرسی لرن هم ملاقات شد. انتظار داشتم که وزیر مختار با شدت و سختی مذاکره کند وچهرهٔ ناراضی نشان بدهد، یا لااقل از سرگذشت جریانهای خوزستان مبسوطاً مذاکره نماید. اما مشارالیه بدون این که اظهاری کرده، یا اشاره به گزارش ایام بنماید، خانم خود را به من معرفی نمود و از ورود من به این صفحه ابرازمسرت کرد. پس از صرف چای و شیرینی و کشیدن سیگار موقعی که دید خیال حرکت دارم پرسید:
>
> درمورد خزعل چه نظر و خیالی دارید؟
>
> سپس با بیان ساده و ملایمی گفت: «خزعل خبط کرده و تمام راه را به اشتباه رفته، و اگرچه قابل هرگونه سیاست و مجازات است، اما آیا ممکن است که از تقصیرش صرف نظر کرده او را ببخشید؟».

جواب دادم: «همان موقع که در دیلم تلگراف تسلیم او رسید، و چنان که امر داده بودم، عملاً به انقیاد و اطاعت خود رفتار کرد، او را عفو نمودم و در قول خود ثابتم....».

بعد از این گفت و گو بیرون آمدم.[۸۷]

*

پیش از پایان این مقاله، این موضوع را نیز لازم است به صراحت اظهار کنم که بدیهی ست وظیفهٔ «اقلیت» در هر مجلس و پارلمانی آن است که اعمال دولت و طرحهای اکثریت را به دقت مورد بررسی و انتقاد قرار دهد، خطاهای دولت را در مجلس مطرح سازد و پیشنهادهای اصلاحی خود را در هر مورد عرضه بدارد و برای اجرای آنها بکوشد. به خصوص هر جا ملاحظه می کند که دولت از چارچوب قانون اساسی و دیگر قوانین مملکتی عدول کرده است و اکثریت چیزی در این باب نمی گوید، و یا اکثریت طرحهای خلاف قانون اساسی پیشنهاد می کند، اقلیت موظف است در برابر اکثریت و دولت بایستد، چنان که اقلیت مجلس پنجم طرح پیشنهادی اکثریت را دربارهٔ تغییر سلطنت به جمهوریت در نطفه خفه ساخت، و یا در مجلس چهارم سید حسن مدرس که لیدر اکثریت بود توانست وزیر جنگ را وادار سازد که حکومت نظامی را در شهرها تعطیل کند و نیز از آن تاریخ به بعد از تحویل درآمد ادارات غله و نان و خالصجات به طور مستقیم - نه از طریق خزانه - به وزارت جنگ جلوگیری کند. مدرس وزیر جنگ مقتدر را نیز تهدید به استیضاح و حتی عزل کرد. اقلیت در مواردی نیز ممکن است حتی برای تضعیف دولت - ولو به ناحق - به اصطلاح چوب هم لای چرخ دولت بگذارد، به امید آن که دولت ساقط شود و دولت مورد نظر اقلیت را روی کار بیاورد، و یا با حمله به دولت، از دولت به گونه ای باج بگیرد و مثلاً چند نفر را به عنوان وزیر به رئیس دولت تحمیل کند و...

اما بحث بر سر آن است که آیا وقتی که «منافع ملی» در مجلس مطرح می گردد، کشور مورد تجاوز بیگانگان قرار می گیرد، یا بخشی از مملکت در حال تجزیه شدن است و امثال آن، آیا اقلیت باید با اقدامات دولتِ مورد تایید اکثریت که در این هنگام وظیفهٔ دفاع از کشور و حفظ تمامیت ارضی را برعهده دارد، مخالفت کند، با دشمن همصدا شود و دم به دمِ تجزیه طلبان بدهد؟ در آن جا که «منافع ملی» به خطر می افتد، اکثریت و اقلیت مجلس با اختلافهایی که با یکدیگر دارند چون تنِ واحد تا زمانی که خطر رفع نشده است باید دولت را تایید کنند تا دشمن نپندارد که با سوء استفاده از اختلافات موجود بین اکثریت و اقلیت می تواند به مقصود خود برسد. گمان نمی کنم کسی در صحت این نظریه تردیدی داشته باشد.

سید حسن مدرس لیدر اقلیت دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی و یارانش (که حداقل دو تن از آنان: سید حسن زعیم و قوام الدوله از برکشید گان و مأموران خزعل بودند) به هنگامی که رضاخان سردار سپه با تصویب مجلس شورای ملی موظف گردیده بود به حکومت خودمختار شیخ خزعل پایان دهد و خوزستان نفتخیز را به ایران برگرداند، هم در زمانی که سردار سپه مقدمات عملیات نظامی را فراهم می ساخته است و هم در موقعی که درگیر عملیات نظامی بوده و قشون ایران را از سراسر کشور به سوی خوزستان گسیل داشته و خود نیز فرماندهی آن را برعهده گرفته بوده است، دولت قانونی را در مجلس مورد حملات پی در پی قرار می داده است. حتی ماهها پیش از آن که عملیات جنگی آغاز گردد، مدرس با خزعل نامه ها مبادله کرده و خزعل و کمیتهٔ «قیام سعادت» را گستاخانه در برابر دولت قرار داده بوده است. از سوی دیگر زمانی که سردار سپه مقصود خود را برای برچیدن بساط خزعل اعلام کرده و دولت انگلیس متقابلاً قدم به قدم از تهران تا بوشهر سردار سپه را تهدید می کرده است که به تهران برگردد، زیرا شیخ خزعل تحت الحمایهٔ ماست، آنچه درمجلس شورای ملی از سوی اقلیت و روزنامه های اقلیت علیه سردار سپه در آن ایام عنوان می شده، دقیقاً مقارن با زمانی بوده است که وی به نزدیکیهای خوزستان رسیده بوده است. از یادنبریم که حتی در همین روزها بود که مدرس در مجلس شورای ملی او را درختی معرفی کرد که اجانب کاشته اند و امروز همان بیگانگان می خواهند میوهٔ این درخت را بچینند و به دست او و خزعل وانگلیس خوزستان را از ایران جدا سازند....

در این جا مطلقاً خوبی و بدی سردار سپه مطرح نیست. آنچه مطرح است، ایران است و حفظ تمامیت ارضی ایران و بازگردانیدن خوزستان نفتخیز به ایران. سردار سپه در سفرنامهٔ خوزستان، چنان که در صفحات پیش ملاحظه کردید این پرسش را مطرح ساخته است که مقصود اقلیت مجلس و احمد شاه از تأیید شیخ خزعل چیست؟ و خود، هشیارانه به آن پاسخ داده است: **«خیلی مختصر و مفید: استقلال معادن نفت جنوب و کوتاه کردن دست ایرانی از منافع آتیهٔ آن».**

یادداشتها:

۱- سفرنامهٔ خوزستان. چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در تعداد محدودی در مطبعهٔ کل قشون در تهران به طبع رسید. چاپ دوم کتاب از طرف «مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی» در سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵) درتهران منتشر گردید. در نگارش این مقاله، چاپ دوم کتاب مورد استفاده قرار گرفته است.

۲- جلال متینی، «رضاخان سردار سپه و نجات خوزستان»، ایران شناسی، سال ۱۵، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۸۲)، ص ۱-۴۳.

۳- سفرنامهٔ خوزستان، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۴- از جمله: مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم تقنینیه، ص ۶۲۷.

۵- سفرنامهٔ خوزستان، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۶- همان مأخذ، ص ۱۳۲.

۷- همان مأخذ، ص ۴۲.

۸- همان مأخذ، ص ۴۹.

۹- همان مأخذ، ص ۸۰-۸۱.

۱۰- همان مأخذ، ص ۱۳۳-۱۳۶.

۱۱- همان مأخذ، ص ۱۳۹.

۱۲- همان مأخذ، ص۱۴۶-۱۴۸.

۱۳- همان مأخذ، ص ۱۴۹.

۱۴- همان مأخذ، ص ۱۲۹.

۱۵- مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۲. به ترتیب ص ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳-۱۴۴.

۱۶- عاقلی، باقر، روز شمار تاریخ ایران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۹، جلد اول، به ترتیب ص ۱۶۶، ۱۶۸.

۱۷- مستوفی، عبدالله، شرح زند گانی من...، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۱، جلد سوم، ص ۵۳۵-۵۴۴.

۱۸- عاقلی، باقر، روز شمار تاریخ ایران، ۱/ ۱۶۴.

۱۹- مستوفی، عبدالله، شرح زند گانی من...، ۳/ ۵۹۸-۵۹۹.

۲۰- مکی، حسین، مدرس قهرمان آزادی، تهران، ۱۳۵۹، جلد دوم، ص ۶۷۳-۶۷۴.

۲۱- مستوفی، عبدالله، شرح زند گانی من...، ۳/ ۶۳۶-۶۳۷.

۲۲- سفرنامهٔ خوزستان، ص ۸۱.

۲۳- همان مأخذ، ص ۱۷۵.

۲۴- مستوفی، عبدالله، شرح زند گانی من...، ۳/ ۶۳۸

۲۵- همان مأخذ، ۳/ ۶۴۰؛ سفرنامهٔ خوزستان، ص ۶-۸.

۲۶- مستوفی، عبدالله، شرح زند گانی من...، ۳/ ۶۳۷-۶۳۸

۲۷- سید حسن تقی زاده، زند گی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران ۱۳۶۹، ص ۳۴۳-۳۴۷.

۲۸- جلال متینی، «دکتر مصدق، اره آهن سراسری ایران، و سلطان احمد شاه»، ایران شناسی، سال ۱۱، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۸)، ص ۱-۳۵.

۲۹- سفرنامهٔ خوزستان، ص ۲۴۲-۲۴۳.

۳۰- همان مأخذ، ص ۲۴۵.

۳۱- همان مأخذ، ص ۲۴۶.

۳۲- همان مأخذ، ص ۲۴۷.

۳۳- همان مأخذ، ص۲۴۴-۲۴۵.

۳۴- مکی، حسین، مدرس قهرمان آزادی، ۲/ ۶۷۳.

۳۵- دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه، گرد آوردهٔ حسین مکی، چاپ ۱۳۶۴، تهران، ص ۱۹۹-۲۰۲.

۳۶- مکی، حسین، مدرس قهرمان آزادی، ۲/ ۲۷۳.

۳۷- مذاکرات مجلس شورای ملی دورهٔ چهارم تقنینیه، ص ۲۰۴۶.

۳۸– ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی،انقراض قاجاریه، تهران، ۱۳۲۱–۱۳۲۳، جلد اول، به ترتیب ص ۶۱، ۹۰، ۳۴۰، ۱۳۲، ۱۳۲–۱۳۳.

۳۹– غنی، دکتر قاسم، یادداشتهای دکتر قاسم غنی، لندن، ۱۳۶۳ خورشیدی/ ۱۹۸۴ میلادی، ج ۱۱/ ۶۳۶.

۴۰– مکی، حسین، مدرس قهرمان آزادی، ۲/ ۶۷۳.

۴۱ – مکی، حسین، همان مأخذ، ۲/ ۶۷۳–۶۷۴.

۴۲– بهبودی، سلیمان، رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۴۳ – مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من...، ۳/۶۲۱–۶۳۱

۴۴– همان مأخذ، ۳/ ۶۰۳–۶۰۴.

۴۵– همان مأخذ، ۳/۶۳۸–۶۳۹.

۴۶– سفرنامهٔ خوزستان، ص ۱۹۸.

۴۷– مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من...، ۳/ ۶۴۰.

۴۸– سفرنامهٔ خوزستان، ص ۶–۸.

۴۹– همان مأخذ، ص ۸–۱۳.

۵۰– همان مأخذ، ص ۴–۶.

۵۱– مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من...، ۳/ ۶۳۳.

۵۲ – مکی، حسین، مدرس قهرمان آزادی، به ترتیب، ۲/ ۵۷۳، ۲/ ۶۲۲.

۵۳– همان مأخذ، ۲/۶۷۱–۶۷۲، به نقل از کتاب اسرار سیاسی دورهٔ سلطنت رضاشاه.

۵۴– همان مأخذ، ۲/ ۶۴۳.

۵۵– همان مأخذ، ص ۲/ ۶۵۷.

۵۶– همان مأخذ، ۲/۶۷۱–۶۷۲.

۵۷– مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم تقنینیه، ص ۴۹۴.

۵۸– همان مأخذ، ص ۵۲۴–۵۲۵.

۵۹– همان مأخذ، ص ۵۹۰–۵۹۲.

۶۰– سفرنامهٔ خوزستان، ص ۱۳۳– ۱۳۹.

۶۱– همان مأخذ، ص ۹۸.

۶۲– همان مأخذ، ص ۱۴۶.

۶۳– همان مأخذ، ص ۱۴۹.

۶۴– همان مأخذ، ص ۱۴۷–۱۴۸.

۶۵– همان مأخذ، ص ۸–۹.

۶۶– همان مأخذ، ص۱۲.

۶۷– همان مأخذ، ص ۱۷.

۶۸– همان مأخذ، ص۳۰.

۶۹– همان مأخذ، ص۳۱.

۷۰– همان مأخذ، ص ۳۳–۳۴.

۷۱– همان مأخذ، ص ۳۶.

۷۲– همان مأخذ، ص۴۰–۴۲.

۷۳– همان مأخذ، ص ۴۲.

۷۴– همان مأخذ، ص ۴۲–۴۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۷۵- همان مأخذ، ص ۴۴-۴۶.

۷۶- همان مأخذ، ص ۴۶.

۷۷- همان مأخذ، ص ۴۹-۵۰.

۷۸- همان مأخذ، ص ۵۱-۵۳.

۷۹- همان مأخذ، ص ۵۸.

۸۰- همان مأخذ، ص ۵۹-۶۳.

۸۱- همان مأخذ، ص ۷۷-۸۲.

۸۲- همان مأخذ، ص ۸۵-۸۶.

۸۳- همان مأخذ، ص ۹۸.

۸۴- همان مأخذ، ص ۱۰۳.

۸۵- همان مأخذ، ص ۱۴۶.

۸۶- همان مأخذ، ص ۱۴۹.

۸۷- همان مأخذ، ص ۱۵۰-۱۵۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی